



۱۰۶

ناصر پاکدامن :

بررسی و ارزیابی یک تجربه ("ده شب شعر")

xalvat.com



"ده شب شعر" (۱۸-۲۷ مهر ۱۳۵۶)

بررسی و ارزیابی یک تجربه

ناصر پاکدامن

آنچه در زیر می‌آید بر اساس مطالبی تدوین شده که برای ارائه به عنوان سخنرانی در باره "شبهای شعر مهر ۱۳۵۶" در جلسه پارسی‌گانون نویسندگان ایران در تبعید در جمعه ۳۰ دی ۱۳۶۷/۲۰ ژانویه ۱۹۸۹ فراهم آمده بود. این مطالب که همه در آن شب فرصت بیان نیافت در اینجا به صورت نوشته در آمده است. همچنانکه در آن گفتار، این‌ها هم از بردن نام کسانی احتراز کرده‌ام مگر در یک یاد مورد، خاصه آنجا که یاد از یار رفته بوده است. در پایان آن گفتار، به کانون به عنوان یک سازمان صنفی - دموکراتیک اشاره شد و نظر خود را در باره، خصایص فعالیت این نوع سازمانها بیان کردم. این موضوع در یکی از آخرین فعالیت‌های کانون نویسندگان ایران یعنی در سمینار "نقش سازمانهای دموکراتیک و انقلاب ایران" (تهران، اردیبهشت ۱۳۶۰) به تفصیل بیان شد و آنچه این قلم در آنجا گفت در مجله، برج ۱۳۶۱ به چاپ رسیده است. امید است که در فرصتی نزدیک به تفصیل بیشتر به این موضوع پرداخته شود.

ن. پ.

شبهای شعر کانون نویسندگان ایران در آغاز پائیز ۱۳۵۶ برگزار شد و سال ۱۳۵۶ دومین سال تاریخ شاهنشاهی، وقتی که آغاز شد کم‌کم نشانه‌های سردرگمی، تردید و دودلی در نظام آریا شهری به چشم می‌خورد. امروز که به آن روزها نگاه می‌کنیم در عجب می‌مانیم؛ همه آنچه نقطه حرکت روندهای اعتراضی پر شدت وحدت شد مسائل پیش بینی شدنی و چه بسا ساده‌ای بود که حاکمانی نه چندان حاذق و ماهر می‌بایست به فوریت راه حل‌هایی برای آنها پیدا کرده باشند.

یکی از رویدادهای مهم نیمه اول سال ۱۳۵۶، مسئله "خانه‌های خارج از محدوده" است؛ مسئله "حاشیه نشینان". در سال ۱۳۴۸ محدوده شهر تهران را تعیین کرده‌اند. بنابراین خانه‌های خارج از محدوده پس از این تاریخ ساخته شده‌اند بی آنکه از هیچ یک از خدمات شهری بهره‌مند باشند. نه لوله کشی آب، نه سیم‌کشی برق و نه آسفالت معابر. نه مدرسه و نه بیمارستان و یادمانگاه. چندین هزار خانه در این منطقه‌های حاشیه‌ای شهر ساخته شده است معروف به خانه "خانه‌های چراغ زنبوری".

محدوده بیست و پنج ساله تهران که معلوم شد شهرداری تهران می‌بایست هم هر پنج سال یکبار در محدوده شهر تجدیدنظری کند و خانه سازی در یک محدوده پنج ساله را آزاد سازد تا پس از ۲۵ سال توسعه شهر تهران به محدوده بیست و پنج ساله رسیده باشد. وهم بیوقفه برنامه منظمی را برای ایجاد تجهیزات شهری در این مناطق اجرا کند و به این ترتیب این اراضی را آماده سکونت سازد. زمانی که موعد نخستین تجدیدنظر پنج ساله (۱۳۵۴) نزدیک می‌شد هجوم مردم هم به زمینهای خارج از محدوده شدت یافت؛ همه در انتظار بودند که با اولین تجدیدنظر شهرداری و به یمن داخل شدن زمینهای محدوده پنج ساله، اول در داخل محدوده، از خدمات شهری برخوردار شوند. در ۱۳۵۴ که اولین مرحله محدوده پنج ساله تهران به پایان رسید مسئله افزودن یکی از پنج محدوده بیست و پنج ساله به محدوده مجاز شهر مطرح شد شهرداری با استناد بر کمبود منابع آب در تهران از ترفیض "محدوده" سرباز زد چرا که در طی پنج سال کمتر از یک دهم هزینه‌های لازم را برای ایجاد تاسیسات و تجهیزات و خدمات شهری در این منطقه سرمایه‌گذاری کرده بود. حال آنکه خواست محدوده را تغییر دهد. اما در داخل محدوده نیز بحران مسکن روز بروز شدت می‌یافت به این سبب کسان بسیاری



به خارج از محدوده هجوم می‌آوردند چراکه می‌پنداشتند که بالاخره درهمین ایام، شهرداری به تعهد خود عمل می‌کند و مرز شهر را نامحدوده، پنجساله، اول به جلومی‌برد (کیهان، ۷ شهریور ۱۳۵۶) . اکنون اینجا و آنجا از خانه‌های خارج از محدوده، شهرک‌هایی پدید آمده است . روزنامه‌ها شماره، خانوارهای حاشیه نشین را بیش از ۲۰ هزار می‌نویسند . مشکل خارج از محدوده، مشکل ۶۰۰ هزار نفر است (کیهان، ۱۰/۶/۱۳۵۶) . می‌بینیم که مسئله "خارج از محدوده نشین ها" نه مسئله کوچکی است و نه خلق الساعه: کیهان ۱۳ مرداد ۵۵۵۵ از وضع "اسفناک" خدمات شهری در شمیران -نو صحبت می‌کند که خارج از محدوده است: ۶۰ هزار جمعیت با یک حمام و یک دکتر ۰۰۰ مسئله، کمبود زمین در محدوده شهرها و وضع زندگی در خانه‌های چراغ زنبوری خارج از محدوده در بهار ۱۳۵۶ هم مطرح می‌شود (کیهان، ۵۶/۲/۱ و ۵۶/۲/۲۱) . در تیرماه ۱۳۵۶، شهرداری راه حل خارج از محدوده را پیدا کرد: تخریب، و به این ترتیب جنوب و جنوب شرقی و شمال شرقی تهران، به صحنه‌های جنگ و گریز بدل شد . مأموران شهرداری روزها خراب می‌کردند و مردمان شیبا باز می‌ساختند تا روز بعد روز از نو با شدوروزی از نو . در عملیات تخریبی مأموران شهرداری، یک نفر کشته می‌شود (کیهان، ۱۸ تیر ۱۳۵۶) . اما شهردار همچنان پیروز ماندانه فرمان حمله می‌دهد . مأموران شهرداری با مقاومت حاشیه نشینان روبرو می‌شوند . در اوایل مرداد در شهری مردم به شهرداری حمله می‌برند و دروشیسه، آن را می‌شکنند . ۱۶ مرداد نخست وزیر تازه‌ای می‌آید و ۲۵ مرداد هم شهردار تهران پس از هشت سال استعفا می‌دهد اما جریان تخریب خانه ناو مقام و حاشیه نشینان بیشتر و بیشتر ادامه می‌یابد . مشکلی را که از دو سال پیش به وجود آمده و اکنون هم‌روز به‌روز حدت و شدت می‌گیرد در واقع هم در ندانم کاریهای شهرداری سرچشمه دارد ، پنجمین قدرت جهان نمی‌تواند حل کند !

همین سرگیجه از جمله در زمینه، پاسخ به درخواستهای دموکراتیک نویسندگان و روشنفکران هم مطرح می‌شود: می‌خواهند که دولت به اداره، ثبت شرکتها اجازه دهد که کانون نویسندگان ایران را به عنوان یک شخصیت حقوقی به ثبت رساند . به نخست وزیر نامه، سرگشاده می‌نویسند . نامه بی جواب می‌ماند . انجمنهای بین‌المللی از خواست نویسندگان ایرانی پشتیبانی می‌کنند . و نماینده، دولت به رئیس انجمن قلم آمریکا پاسخ می‌دهد که در ایران چندین صدکلوب و انجمن و باشگاه فرهنگی وجود دارد !

اختلال در تصمیم‌گیری با اختلال در نظم و نسق امور همراه است: در چله، تابستان، آب شهر تهران قطع می‌شود . برق هم قطع می‌شود . در ۱۲ شهریور کیهان با خوشحالی حکیم فرموده اعلام می‌کند: "در صورت نبودن مشکل فنی، تهران از امروز خاموش نمی‌شود." البته همچنانکه رسم آن زمان بود قسمت اول جمله با حرف و ریز و قسمت آخر آن با حرف درشت چاپ شده است .

اختلال به حد هرج و مرج رسیده است . معلوم نیست دیگر چه خبر است؟ "شیرتوشیر" غریبی برپا شده: گزارشهای "کمیسون بازرسی شاهنشاهی" هر بار که منتشر می‌شود از ندانم کاریها و حیف و میلها و بریز و پاشها صحبت می‌کند . معلوم می‌شود مشتی از خود راضی و بله بله قربانگو بر همه، کارها سوارند و حلاله باید مثل بچه مکتبی دوزانو در برابر رئیس دفتر همایونی بنشینند و درس پس بدهند ! راستی مگر این مملکت در آن دستگاه عریض و طویل خودش هیچ اداره و دفتر، دیوان و دادگاهی رانداشت که به این مسائل رسیدگی کند؟ این وسط رئیس دفتر همایونی از کجا سبزه شده است؟ این چنین است که پایه‌های رژیم می‌لرزد .

در این زمان، همچون در هر زمان بحرانی، انزوای قدرت سرکوبگر بهتر و بیشتر نمایان می‌شود . کم کم دیگر هیچکس حاضر نیست حساب خود را با حساب دستگاه یکی کند . کار "بحران هویت" در هیئت حاکمه با لا و بالا تر می‌گیرد: وزیر اطلاعات آن زمان بعدها به خاطر می‌آورد که:

"در سالهای آخر - شاید در پنج سال آخر - هر جاشما می‌رفتند از بالاترین مقامات جز عیبجویی و انتقاد و ایرادگیری چیزی نمی‌شنیدید . وزراء دور هم جمع می‌شدند اشکال می‌گرفتند . من این داستان را شنیدم که کسی رفته بود شاه را ببیند . شرفیاب بشود، در اتاق نشسته بوده بعد که کارش تمام شده بود آمده بود بیرون گفته بوده: وحشت کردم چون تمام این درباریهائی که در آنجا نشسته بودند داشتند فحش می‌دادند!" (ایران و جهان، سال ۶، شماره ۶۳-۶۲، آبان - آذر ۱۳۶۲) .

حکومت در انزوایست . و روز به روز نشانه‌های این انزوای بیشتر و بیشتر می‌شود: در روز جمعه اول مهرماه، در تهران، انتخابات میان دوره‌ای انجام می‌شد . در شهر چهار میلیون تهران که علی‌القاعده، بیش از دو میلیون نفر باید حق رای داشته باشند فقط ۶۱ هزار کارت الکتروال می‌گیرند . در هفته، آخر شهریور در روزنامه‌ها مقداری آکمی چاپ می‌شود و مقداری هم به درو دیوار می‌چسبانند . که مردم غیور تهران و البته اعضای حزب فراگیر حزب رستاخیز بیایند و نماینده خود را انتخاب کنید . در روز موعود، از آن ۶۱ هزار نفر هم کمتر از یک سوم افرادی یکی از ۲۴۰ شعبه، اختزای می‌روند و



رای می‌دهند . ده نفر داوطلب نمایندگی شده‌اند : نفر اول، ۲۶۹۵ نفر رای می‌آورد در شهر چهارمیلیونی تهران، نفرات چهارم تا هفتم از ۹۰۰ رای و سه نفر آخرا از صد رای کمتر دارند . نهمین رای آورده است . معلوم است که حتی دستگاههای صندوق پرکنی و رای نویسی هم به کار خود بی ایمان شده‌اند (کیهان، دوم مهر ۱۳۵۶) . انتخابات انجمن شهر تبریز هم که در همان ماهها برگزار می‌شود، نمونه دیگری از همین انزوای حکومتی و از هم پاشیدگی انتظاماتی است . با همه این، دستگاه همزمان نه سرکوب رابه یکباره کنار گذاشته است و نه از خود ستایی و دروغبانی و تخدیر افکار دست برداشته است : به عکس در این ماهها، این هردو با شدت و حدت بیشتری ادامه می‌یابد : تبلیغات حکومتی از سویی می‌کوشد که با جعل و دروغ پردازی، به سود خود تاریخ نویسی کند : در مراسم آغاز سال تحصیلی دانشگاه تهران ، "اسرار حوادث پشت پرده" دانشگاه " در ۱۶ آذر ۳۲ فاش می‌شد یعنی برخی به عنوان نماینده دانشجویان سخن می - گویند تا ۱۶ آذر، روز دانشجو را الجن مالی کنند (کیهان، ۲ مهر ۱۳۵۶) .

چندی بعد، یکی از سردمداران نفتی دستگاه به ممدق و ملی شدن نفت حمله می‌کند : اینکه ایران در دیوان داوری لاهه پیروز شد، "بزرگترین شکست تاریخی ایران بود" و "رای دیوان لاهه ایران را ۲۰ سال عقب برد" و "به اعتقاد من، دولت وقت بزرگترین خیانت رابه این مملکت مرتکب شد" (کیهان، ۲۴ آبان ۱۳۵۶) . واقعا که جل الخالق . اگر به آن زمان و به آن ماهها برگردیم از این قماش اعمال و حرکات و ابداعات فراوان می‌بینیم . خواهیم گفت تازگی ندارد همیشه بوده است . درست است امانه به این حجم و در این ابعاد . و همین است که تازگی دارد و امروز در بر تو آنچه ما هبا بعد پیش می‌آید، به عنوان نخستین نشانه‌های بحران عمیق قدرت حکومتی آریامهری به چشم می‌خورد .

آریامهر هم همچنان در خود ستایی و خود لیبسی است و اینجا و آنجا تکرار می‌کند که "به به چه دولت مرد هندی" . اگر از ترس تظاهرات دانشجویان کنفدراسیونی، به غرب نمی‌رود سخر به کشورهای شرقی همچنان ادامه دارد . در شهریور ماه باط به به و چه چه در چکسلواکی برپا می‌شود . طرفین اظهار رضایت می‌کنند که "روابط ایران و چکسلواکی سازنده است" . عالیترین نشان چکسلواکی رابه شاهنشاه آریامهر و علیا حضرتشان تقدیم می‌کنند، رئیس جمهور آنها هم "یکی از عالیترین" (نه عالیترین که لیاقتش رانداشته است) نشانهای ایران را "هدیه" می‌گیرد (کیهان، ۱۳۵۶/۶/۵) .

در مراسم سلام عید غدیر (۹ آذر)، آریامهر می‌فرماید "دین حقیقی جامعه را حفظ می‌کند" و از یکی از نخست وزیران اسبق هم که یکپوئیس از سالها کسوف و خسوف، سردر آورده است می‌شنود که "شاهنشاه پاسدار مذهب شیعه اثنی عشری هستند" .

شاهنشاه همچنان بلبل زبانی می‌کنند : مباحبه بانپوزویک (کیهان ۱۲ آبان) و مباحبه با سردبیر کیهان (۲۱ شهریور ۱۳۵۶) و بعد هم مقدمه‌ای بر کتاب " ایران بسوی سال ۲۰۰۰ " که به زبان فرانسه یکی از روزنامه نویسان ایرانی فرانسوی زبان منتشر می‌کند . تاریخ ایران است در قرن بیستم و دورنمای آینده : در ۱۹۰۸، اولین چاه در مسجد سلیمان به نفت رسید و در ۱۹۲۸ ایران دهمین قدرت جهانی است (ص ۲۳۴) . چه مسافت عظیمی را طی کرده ایم و این همه به همت این پدر و پسر . حالا دیگر کار به جایی رسیده است که "شاه که عطسه می‌کند غرب سرما می‌خورد" (ص ۲۹۸) و این تازه از نتایج سحر است چرا که آریامهر اطمینان می‌دهد که "در پایان دهه هشتاد، امیدواریم که به سطح کنونی اروپا برسیم . این هدفی است که من در آغاز انقلاب سفید در ژانویه ۱۹۶۳ برای خودم تعیین کرده بودم، هدفی جسورانه برای یک دوره، بیست و پنج ساله، هدفی که مخالفانم تحقق ناپذیر می‌دانستند . امروز با کامهای بلند به این هدف می‌رسیم . در آغاز سال ۲۰۰۰، کشوری خواریم بود مدرن و آباد و از همه نظر قابل مقایسه با کشورهای صنعتی اروپای غربی" (ص ۲۳۳) . در مقدمه، خود بر این کتاب، آریامهر می‌نویسد که اکنون "عصر نفت به آهستگی پایان می‌گیرد تا جای خود رابه دوران اتم بسیار د . انرژی جدیدی در دنیا و همچنین در ایران پدیدار می‌شود" . کتاب که طبع آن در چهارم آبان ۱۳۵۶ (به به چه روز خوشی است آنروز) پایان گرفته است از رؤیای شیرین و اتمی ایران سال دو هزار حکایت می‌کند . و ایران سال ۱۳۵۶ بیش از پیش در تلاطم و جنبش است تا به کابوس آریامهری پایان دهد . و "ده شب" کانون هم گوشه‌ای و هم نقطه، عطفی از این تلاطم و جنبش است .

آریا مهر می‌اندیشید که اگر هم ایران در وضعی بحرانی است راه حل آن در تجدید و تحکیم عهد با دوستان و حامیان خارجی است . کارتر رابه ایران می‌آورد که از او خواهی حسن رفتار بگیری و او برایش بخواند که "بنی آدم اعضای



یکدیگرند" و سپس خودراهی کاخ سفیدی شدتادوباره نمایشنامه، سالهای چهل رابازی کندوبه آمریکائیان - اطمینان بدهد که او خودبهتر از هرکس دیگر همچنانکه در آغاز دهه، چهل، گره‌گشای وضع بحرانی ایران خواهدبود. اما تاریخ تکرار نمی‌شود و یابه عبارت دیگر هر زمان صحنه آرایی نیروهای اجتماعی دیگر است و این دیگرگونی است که کوشش برای تکرار و تجدید تاریخ رابی اثر، بی‌شمر، وجه بامضحک و دردناک می‌سازد.

نظام آریامهری دیگر کم می‌خواست به روشهای حکومتی پیشین کمتر توسل جویدی آنکه قادر باشد که روشهای جدید و تازه‌ای ابداع و جانشین کند. همه، سردرگمی، خاصه از این بود. باز هم می‌خواستند نمایشنامه، "اصلاحات از بالا" رابازی کنند. اما این بار در میان "پائینی‌ها" بارویه، غیرمنتظری روبرو می‌شدند: نیروهایی کم کم به صحنه می‌آمدند که هر لحظه با حضور خود کذب ادعاهای حکومت آریامهری را آشکار می‌کردند و نظام قدرت را سرآسیمه به تردید، عقب نشینی و هزیمت برمی‌انگیختند. اینان اصلا به این نمی‌پرداختند که "اصلاحات از بالا" ممکن است یانه، می‌گفتند اگر راست می‌گوئید به آنچه می‌گوئید عمل کنید! "فحای بازیسیاسی" را در اختیار حزب واحد گذاشتن که هنری نمی‌خواهد اگر راست می‌گوئید بگذارید دیگران هم سخن خود را بگویند و کار خود را سازمان دهند. به این ترتیب طرح مسئله، آزادیها، خواه و ناخواه به آزمون "مرگ و زندگی" نظام بدل می‌شد. حضرات هم در می‌ماندند و همچنان درمانده روز ربه شب و شب ربه روز می‌رساندند. و هر روز مسئله، تازه‌ای مطرح می‌شد و ابعاد مشکلات گسترده‌تری می‌یافت.

در این احوال بود که "شبهای شعر" کانون نویسندگان ایران در تهران برگزار شد. ده شب از ۱۸ مهر تا ۲۷ مهر ۱۳۶۵ در محل تالستانی انستیتو گوته، انستیتوی که انجمن فرهنگی ایران و آلمان بود. شوروی و آمریکا و فرانسه و انگلیس و ایتالیا هم از این انجمن‌ها داشتند با کلاسهای درس زبان و برنامه‌هایی هنری - فرهنگی: سخنرانی، نمایشگاه نقاشی، نمایش فیلم و چه بسا تئاتر. به زبان فارسی یا به زبانهای هر کشوری.

اگر اشتباه نکنم "شب شعر" در سالهای چهل در ایران پیدا شد. پیش از این انجمنهای ادبی بود و ادیبان و شاعران سبک قدیم که دور هم جمع می‌شدند و برای یکدیگر آثارشان را می‌خواندند و معمولاً هم به به و چه چه می‌شنیدند. اما حالا برگزاری "شب شعر"، برگزاری شب شعر نبود برای شاعران نوپرداز. که شعر می‌خواندند نه برای شاعران دیگر که برای شعر دوستان. در آن زمان شعر نو، شعر سنت شکنان بود و به همین مناسبت هم بیشتر و خاصه در میان مخالفان هوادار و علاقمند داشت. دستگاه حاکم هیچ دل خوشی از شعر نو نداشت. شاعر نو به ادب ایران خیانت کرده بود. نوعی خل و دیوانه وجه بسا قرتی قشمش که منافع ملی را زیر پا گذاشته بود. حتی این او آخر هم یکی از سناتورهای شاعر همیشه به صرافت افتاده بود که چند نفری را جمع کند که کفن ببوشند و به دربار آریامهری متظلم شوند. می‌دانید از دست کی؟ از دست نیمایوشیج و شعر نویس! آنهم ده پانزده سالی پس از مرگ این بنیانگذار بزرگوار شعر معاصر ایران. این برداشت از شعر نو تنها در میان حاکمان رواج نداشت. همه، کهنه پرستان چنین بودند. به این سطور از نوشته حجة الاسلام علی دوانی نویسنده، نهضت روحانیون ایران (یاد شده، ص ۱۱۷-۱۱۶) توجه کنید. وی از "سرگرمیهایی که رژیم پهلوی برای تخدیر افکار مردم فراهم می‌آورد" گفتگو می‌کند: "دیگر از وسائل سرگرمی و تخدیر افکار مردم و منحرف ساختن آنها از آنچه در پشت پرده می‌گذشت خاصه در میان نسل جوان و اهل قلم و شعریه قول خودشان "روشنفکران"، کش دادن و مسابقه و بلکه مبارزه، شعر نو و کهنه بود. مجلات و حتی روزنامه‌ها و جلسات و شبهای شعر با راهنمایی دربار و تقویت و پشتیبانی ساواک قسمت زیادی از صفحات و وقت خود را صرف این کار بیپوده یعنی دفاع از لاطالانی به نام "شعر نو" در مقابل شعرا و اصیل یعنی رکن مهم ادبیات ما کرده بودند و کسانی که با کمال روداری و بر اثر بی‌تفاوتی دادگاه انقلاب اسلامی، پس از پیروزی انقلاب خود را در گروههای ضد انقلاب قرار داده [اند و ... در آن ایام] آقایان روشنفکران با تعصب و تبلیغ و فرمایشی خاصی علی اسفندیاری به نام "نیمایوشیج" ربه صورت پیغمبری در آورده که با رسالت خود در آوردن شعر نو نظیر "جیب بنفش" تاروپود اشعار حافظ و سعیدی و مولوی و فردوسی ربه با دفن داده است و چه باز به او چه مسخرگیها که در نیاموردند و در جهت منافع شاه آمریکا و خشتودی فرح شهبانوی نیکوکار کاسه سر نکشیدند و نرقتیدند."

پس شعر نو، شعر مخالفان بود. شعر غیر حکومتیان بود. گردهم آمدن و به شعر کوش دادن هم نمی‌توانست معنی و مفهوم سیاسی پیدا نکند. هر شعر خوانی، دیداری دسته جمعی بود و بازبان ایما، و اشاره، بازبان "من عاجزم ز گفتن و تو از شنیدنش"، حرفها رد و بدل می‌شد. شبهای شعر "خوشه" ازین نوع بود. یافلان شب شعر در فلان دانشکده در آغاز سالهای پنجاه. شاعری شعر خواند همه می‌گفتند دوباره، فلسطین است. وجه شادی و شادمانی.

در این سنت، برگزاری شبهای شعر "خود حرکتی بود غیر حکومتی و ناخواسته از سوی حکومتیان. اما بدتر اینکه این حرکت را کانون نویسندگان ایران برگزار می‌کرد.



فعالیت کانون از اواخر ۱۳۴۶ شروع شد . با تحریم کنگره ای که قرار بود به نام "کنگره شعر و نویسندگان و مترجمان ایران" به سردمداری شجاع الدین شفا تشکیل شود . ازین پس فعالیتهایی آغاز شد که تا اواخر ۱۳۴۸ ادامه یافت .
 یادش بخیر آل احمد گرداننده ، اصلی این حرکت بود . در آن زمان به هراخری فوتی می کرد که شعله ای بر خیزد .
 کار کانون هم چنین بود . ۵۲ نفر کنگره را تحریم می کنند تاریخ نخستین امضاها ، اول اسفند ۱۳۴۶ است . اساسنامه ، کانون مصوب اعضای کانون در ۲۳ فروردین ۱۳۴۷ به امضاء و تصویب رسیده است . بیانیه ، نخستین کانون در بهار ۴۷ منتشر می شود (آرش ، اردیبهشت ۱۳۴۷) : " کانون نویسندگان ایران که شامل همه ، اهل قلم ، اعم از شاعر و نویسنده و منتقد و نمایشنامه نویسی و سناریونویس و محقق و مترجم می گردد فعالیت خود را بر پایه ، دواصل زیرین آغاز می کند :

- ۱- دفاع از آزادی بیان با توجه و تکیه بر قوانین اساسی ایران (اصل ۲۰ و ۲۱ متمم قانون اساسی) و اعلامیه ، جهانی حقوق بشر (ماده ، ۱۸ و ۱۹ آن)
- ۲- دفاع از منافع صنفی اهل قلم

تا آغاز سال ۱۳۵۶ کانون در حال تعلیق و تعطیل است . در این زمان برخی از اعضای قدیم کانون به همراهی برخی دیگر به گفتگویی نشینند و نامه ، سرگشاده ای را خطاب به نخست وزیر وقت تدوین می کنند که آشکارا با سانسور و ممیزی مخالفت کنند و خواستار لغو سانسور مطبوعات و کتاب شوند و بخواهند تا کانون رسماً و علناً به کار و فعالیت پردازد . این نامه در ۲۳ خردادماه با چهل امضاء منتشر می شود . در ماههای بعد ، نامه های سرگشاده ، دیگری را کانونیان تدوین می کنند با شماره امضا هایی بیشتر . کانون فعالیت خود را علیرغم سکوت نشانه ، نارضایی دولت ، ادامه می دهد .
 در شهریورماه است که ناگهان برگزاری شبهای شعری عملی می نماید .

" شبهای شاعران و نویسندگان " با خوش آمدگویی یکی از اعضای هیئت دبیران موقت کانون نویسندگان آغاز می شود . پس از او یکی دیگر از دبیران کانون ، بیاننامه ، هیئت دبیران موقت را می خواند . نور منظم نیست . شنوندگانی که در صحن باغ انجمن فرهنگی ایران و آلمان گرد آمده اند گوینده را نمی بینند . فریاد می زنند آن چراغ را خاموش کنید و گوینده می گوید " چراغ را خاموش کنند بنده آنوقت چیزی نمی بینم " . با کمی حوصله ، خواندن بیاننامه آغاز می شود . چندان طولانی نیست : حدود هشت دقیقه .

بیاننامه ، هیئت دبیران می گوید کانون " هفت سالی به حال تعلیق بود " و اکنون اعضای پراکنده ، آن " در شرایطی که همه ، شیوه ها و همه ، ابزارهای اختناق همچنان موجود در کار است ، اما آن پشوانه ، تأیید یا سکوت بیرونی را به صورت پیشین ندارد . . . با استفاده از مختصرگشایی که دست داده است و با تکیه بر روشن بینی و موقع شناسی و رای درست و پشتیبانی فعال همه ، کسانی که خواستار و مشوق و پاسدار اندیشه و هنرند فعالیت از سر گرفتند . و اکنون این شبهای شعر و سخنرانی نموداری از حیات تازه ، کانون نویسندگان ایران است " (ص ۱۰) .

فرض از این شبها " بیش از همه آن خواهد بود که کانون نویسندگان ایران بیشتر و بهتر شناسانده شود و خواست اساسی آن ، یعنی آزادی اندیشه و قلم و راستای کوششهای آن . . . به اطلاع همگان برسد . " بعد هم به تأکید هدف کانون نویسندگان ایران یاد آور می شود : " کانون گذشته از آنچه به حفظ حقوق مادی نویسندگان باز می گردد . تنهیک هدف دارد و آن آزادی است که عموم افراد کشور ، از موافق و مخالف ، باید از آن برخوردار باشند . و مادر مورد اهل قلم ، آزادی اختصاصاً به آزادی اندیشه و بیان و آزادی چاپ و نشر اثر فکری و هنری اطلاق می شود . . . کانون نویسندگان ایران با سانسور کتاب و دیگر مطبوعات به هر شکلی که جلوه گر شود و عمل کند مخالف است . کانون نویسندگان ایران خواستار لغو سانسور و انحلال همه ، ادارات و سازمانهایی است که برخلاف قانون اساسی به این کار مبادرت می کنند . "

جمعیت سه بار سخنان گوینده را با کف زدنهای شدید خود قطع می کند . اول بار آن زمان که گفته می شد تجاوز به حریم آزادی اندیشه و بیان وهم به حدود آزادی فردی نویسندگان " هر دو برخلاف صریح مواد قانون اساسی ایران و اعلامیه ، جهانی حقوق بشر است " و دیگر بار آنجا که می گوید " کانون گذشته از . . . تنهیک هدف دارد و آن آزادی است " و بالاخره آن زمان که لغو سانسور و انحلال همه ، ادارات و سازمانهای ما مورسانسور را خواستار می شود .

سپس مایس . ه . پیکر رئیس انجمن فرهنگی ایران و آلمان از طرف موسسه ، فرهنگی آلمان (انستیتو کوتاه تهران) متن کوتاهی را به زبان آلمانی و سپس به فارسی می خواند " شبها " را " یک رویداد فوق العاده مهم در زندگی معنوی ایران می نامد و بعد از " تاثیر شدید شاعر و لامقام و بزرگ ایران ، حافظ بر کوتاه صحبت میکند که " در دیوان شرق و غرب خود اروپا و آلمان را با فرهنگ اسلام و فرهنگ عالی ایران آشنا کرده است " و بعد هم اشاره می کند که این شبها سابقه دارد . نخستین بار نیست که انستیتو کوتاه چنین کاری را سازمان می دهد : در طی شش سال گذشته ، " توانسته ایم چهار سال شبهای شاعران معاصر ایران را برگزار کنیم . " البته هرگز چنین جشن بزرگی که امشب آغاز می کنیم وجود نداشته است "



" جشن بزرگ " آغاز می شود . معلوم است که برنامه آنچنان " فکر شده " و " از پیش پرداخته " نیست که بر همه جوانب کار نظری شده باشد . فرصتی پیش آمده همچنانکه در همه، برهه های بحرانی پیش می آید و کانون خواسته است تا تنور داغ است نان را پخته باشد . پس هر کس را که توانسته اند فراهم آورده اند . در آن زمان، در جو آن ماهها، می بایست چنین تجمعی صورت می گرفت . و خود این تجمع به معنای گشودن بیشتر راه بود . و بعد هم نه تنها گشودن راه که کام برداشتن و گامهای بلند تر برداشتن . با هم بودن، تنها بودن است . و در آن زمانه همین خود بر جراتها و جبارتها می افزود . و این برای برون آمدن از روزگار تردید و ترس چه ضرورتها که نداشت : در آن زمان بسیار بودند کسانی که این همه راحنه گذاری ماهرانه، رژی می می دانستند که می خواهد در " فضای باز سیاسی "، مخالفان و دشمنان خود را بهتر بشناسد تا شبی خون بعدی را کار ساز تر سامان دهد . یکی از سخنرانان آن شبها بعدها می نویسد که : " هیئت مدیره، کانون بی آنکه با من تماس بگیرد اسم مراجع، سخنرانها گذاشته و اعلان کرده بود . من ۰۰۰ بلندنووم در جمع سخنرانی کنم . بعلاوه حرفی هم برای گفتن نداشتم . تصمیم گرفتم به بهانه، اینکه با من مشورتی نشده از ایراد سخنرانی صرف نظر نکنم . گذشته از همه، اینها چه ریسکی بود که آدم برای گفتن چند کلمه حرف محتاطانه در برابر مثلا دوست نفر نویسنده بکند ۰۰۰ " (نگاه کنیده آغازی نو، ۷، تابستان ۱۳۶۷، ص ۹۲) .

بسیاری دیگر هم در آن زمان چنین می پنداشتند . در حسن نیت حاکمان، همه تردید داشتند : در شب سوم، یکی از سخنرانان می گوید : " ۰۰۰ کلمه هایی که از دستگاههای دولتی تاروشن فکران معاصر همینطور همه یکسان به کار می برند . به من حق بدهید که نسبت به این کلمه ها مشکوک باشم . اگر قرار باشد دستگاه دولت مسئولیت بگوید و ما هم بگوئیم من به این مسئولیت مشکوکم . اگر قرار است اودر باره، آزادی بگوید و ما هم، من به این آزادی مشکوکم " (ص ۱۲۵) .

سعید هم در سخنانی که در مقدمه، شعر خوانی خود می گوید پس از بیان ماجرای سانور فعالیت شعری، نویسنده گی و تاثیرش اضافه می کند : " می گویند ازین پس چنین نخواهد بود و ما می گوئیم امیدواریم . شاید مجبور باشید چنین نباشید " این شبهای خواسته به پیداشدن چنین اجباری دامن بزند . باور داشتن به غیر نبود که باور داشتن به خود بود . به خود، به عزم خود به نیروی خود . چنین هم شد . فضای پس از شبها، با فضای پیش از شبها تفاوت داشت . معلوم بود چیزهایی عوضی شده است . لا اقل در میان مخالفان، احساس می شد که دیگر کم کم در به پاشنه، سابق نمی چرخد .

از آنچه در شبها گذشت چگونه خبردار شویم . نخست البته کتابی است که کانون نویسندگان ایران فراهم آورده است از مجموعه، گفتارها و اشعار آن شبها : " ده شب، شبهای شاعران و نویسندگان در انجمن فرهنگی ایران و آلمان . " کتابی است به قطع جیبی در ۶۹۴ صفحه . اکنون که به آن نظرمی اندازیم افسوس می خوریم که چرا دقت بیشتری در تدوین کتاب به کار نبرده اند : کتاب فهرست ندارد . البته غلط چاپی هم دارد . اگر اینجبا و آنجا توضیحی لازم است چنین کاری نشده است . کتاب راموسه، انتشارات امیر کبیر انتشار داد (تهران، ۱۳۵۷) حق التالیف آن راهم برابر ۲۰٪ از قیمت روی جلد به کانون پرداخت . حدود پنجاه و چند هزار تومان . در آغاز سال ۱۳۵۹ که صندوق کانون تهی بود و پرداخت مال الاجاره، ماهانه، محل کانون هم بادشواری روبرو بود وصول این مبلغ چه گره گشاییها که نکرد !

امانوارهای ضبط شده، شبها هم در دست است : بیست نواریک ساعتی . بنابراین سراسر ده شب در حدود بیست ساعت نوار . با کمی بیشتر یا کمتر . فضای شبها را بهتر نشان می دهد . گاهی تقدم و تأخر سخنرانان و با تقدم و تأخر شعرها با آنچه در کتاب آمده است متفاوت است : کتاب با پیام دکتر یگر آغاز می شود . در حالیکه نوار شب اول با چند کلمه خوش آمدگی از هیئت دبیران و خواندن بیاننامه، هیئت دبیران توسط یکی دیگر از ایستان آغاز می شود و سپس نوبت به دکتر بگرمی رسد . در شب پنجم هم تقدم و تأخر شاعران در شعر خوانی آنچنان نیست که در کتاب می خوانیم که سلطان پور اعلام می کند که می خواهد ۲۲ شعر بخواند در حالیکه بیش از هشت شعر از او به چاپ نرسیده است ! چرا ؟ معلوم نیست ! نواری می گوید : پس از خواندن ۶ شعر، سعید می گوید : " با اجازه تان شعرهای ساده تری می خوانم " (ساده تر برای کی ؟) و هنوز به خواندن آغاز نکرده که پج و پچی به گوش می خورد و سعید هم " چشمی " می گوید و بعد اضافه می کند : " من ۲۲ قطعه داشتم چون وقت کمتر هست با اجازه تان شعرهایی را که باید بخوانم می خوانم . " عنوان شعر بعدی را اعلام می کند : " بهار در خانه، ما " لحظه ای مکث می کند و سپس می گوید : " ببخشید خودم این را نمی خوانم . " و شعر " شانه به شانه " را می خواند . تقدم و تأخر شعرها هم آنچنان نیست که در کتاب آمده است . علاوه بر این معلوم است که گاهی الفاظی را در هنگام خواندن جا بجا می کند : به این ترتیب به جای " ارتش مهاجم این نازی، این تزار، " (ده شب، ص ۲۷۴) . به هنگام خواندن " ارتش مهاجم صد نازی، صد تزار " می خواند . این جور رعایتها، در یکی دو جای دیگر هم هست . حتماً در اشعار دیگران هم باید باشد .

درنوارها، منشی کانون، پیام پشتیبانی نویسندگان وشاعران فرانسوی(ژان پل سارتر، سیمون دوبوار، آراکون، فوکو، بارت، و...) را خطاب به "شبهها" می خواند (شب ششم)، در کتاب ازین پیام خبری نیست (متن تلگرام در بولتن شماره ۱ کانون نویسندگان ایران به چاپ رسیده است) و در عوض پیامی که در پایان "شبهها" از طرف کانون در تشکر از شرکت کنندگان خوانده می شود (ده شب، ص ۹۴-۹۹) در نوار هانیست. شاید اگر دقیقتر مقایسه کنیم میان کتاب و "نوار" تفاوت های دیگری هم باشد.

نوارها فضای شبهه را به مانند دیگر می کند: همه هم جمعیت شنیده میشود. خیابان پهلوی در پشت دیوار است. صدای بوق کشیده، ماشینها در میان صحبت های می دود. عبور و مرور خیابان مختل شده است. و بعد هم تک جمله های جمعیت که "آقابشین"، "آقا، بشین دیگه"، "بشینید دیگه، آقا"، "بلندتر"، این نکات که ذکر شد به اندازه کافی می تواند سوسه انگیز باشد که روزی روزگاری کسانی را، و چرانه خود کانون نویسندگان را، به فکر چاپ دیگری از جریان "ده شب" بیندازد. و این بار بیشتر به صورت یک سند تاریخی، یعنی نزدیک به شکل و هیئت یک صورت جلسه. با همه، توضیحات و حواشی ضروری و با غلظت های چاپی کمتر و اقل همراه با یک فهرست مطالب و مقادیر مخلقات لازم ازین نوع. مثلاً حتماً مقداری عکس و تفصیلاتی درباره عکس عمل های این و آن نسبت به "ده شب" و بعد هم بدون "یادآوری" های بدتر از گناه ازین نوع که "متأسفانه نیمی از آغاز شعر بلند ۰۰۰ به دست مانرسید کامل آن را در ۰۰۰ بخوانید" (ص ۳۱۷) و قس علیهذا.

می بینید که کار حاشیه نویسی و نسخه نویسی می تواند همچنان ادامه یابد (آنچه در این جامی آید اساساً بر مبنای کتاب "ده شب" است و بنابراین هر جا که استنادی به سخنی یا سخنوری می شود به این کتاب ارجاع می شود با ذکر صفحه). موضوع اصلی و اساسی "شبه های شعر" دفاع از آزادی است و مخالفت با سانسور و ممیزی. آشکار و پنهان، و هر کس به زبانی در مدح آزادی و قدح سانسور سخن می گوید: زبان اشاره و تلویح، زبان تجرید و استعاره، زبان کلمات هر روزه و بعد هم زبان جسارت و "فاش می گویم و از گفته، خود دلشادم".

شبه های شعر با ارقام و اعداد بیان کنیم: ده شب بود. از دوشنبه ۱۸ مهر ۱۳۵۶ تا چهارشنبه ۲۷ مهر ۱۳۵۶. هر شب حدود ساعت ۶ بعد از ظهر، گروهی بیشتر بیست تا سی ساله، چندین هزارتن، به قول یکی از برگزار کنندگان "جمعیتی که غالباً سربه ده هزار و بیشتر می زد" (ده شب، ص ۶۲۷). ۶۱ نفر از بلندگو حرف زدند. شاید هم یکی دو نفر بیشتر اگر پیامخوانان راهم حساب کنیم. یکی، دوبار صحبت کرد و یکی هم که شبهه را گشود رئیس آلمانی انجمن فرهنگی ایران و آلمان/ انستیتو گوته بود. پس، از ایرانیان شصت تن سخن گفتند: سه زن و ۵۷ مرد. ازین میان شانزده نفر سخنرانی کردند و ۴۴ نفر شعر خواندند. رویهم ۲۱۸ شعر خوانده شد. هر شعری می آمد و شعریا شعری می خواند. یکی دو تن تنها یک شعر بلند خواندند (مثلاً در جلسه هفتم و هشتم و نهم)، یک نفر یازده شعر خواند و از جمله یکی هم در ضرورت "وحدت" (شب ششم). سه تن هم ده شعر خواندند (شبه های دوم، ششم و دهم) و سه تن دیگر هم ۹ شعر (شب دوم و هشتم). البته تعداد اشعار دلیل هیچ چیز نیست. نه نشانه ای از کیفیت است و نه حکایت از میزان استفاده از وقت می کند: یک شعر بلند بیش از ده شعر کوتاه وقت می گیرد.

در این ۲۱۸ شعر، آنچه غالب است حکایت خشم زمانه است. شعر تغزل و غنا و یا حدیث نفس کمتر، اگر نه اصلاً، خودنمایی می کند. به ایما و اشاره و اینجا و آنجا هم به مراحت نظم حاکم آریامبری در جایگاه اتهام نشسته است: پوچی و بیهودگی همه، زرق و برقها، آمدورفتها، تجملات و ظاهرسازیها و پشت هم اندازیها. گرسنه های جنوب شهر و سیرها و بیشتر از سیرهای شمال شهر و بعد هم خفقان، خشونت و سرکوب. ساده است اگر نه ساده انگار. تصویر جامعه تصویری تلخ است و شعر، شعراضطراب و خشم است. اگر امید فردا و دل خوش داشتن به آینده، درخشان نیست، نومیدی هم نیست. هم اکنون انتقاد از زمانه است که آغاز شده. و این خودکام نخست، اگر نه اقدام دستجمعی، که آگاهی گروهی است. چهره هایی که در طول سالها محکوم به سکوت بودند حالا به صدآرا آمده اند: اینکه می خواند همانست که فلان شعرش دست به دست می گشت، آن یک کوینده، فلان دیگر شعراست. جمعیت با سکوتی تحسین آمیز شعرا را می شنود همه، شعرا یک دست نیست، برخی را می شن شنید و حتی کاشکی برخی دیگر را می خواندند: از غایبان این سالها و یا سالهای پیش. برای ادای دینی و کرامیداشتی. چرانه یادی از هدایت، نه شعری از نیمآونه متنی از جلال. و یا طنز دهخدا.

به سخنرانیها هم نگاهی سریع بیندازیم: در برخی، مسائل عمومی زیباشناسی و هنر طرح می شود: "مسائل هنر



معاصر (شب اول) یا " شعر آزادی است " (شب هفتم) . در برخی دیگر مسائل هنر و ادب ایران مطرح می شود (آرمانگرا - بی در شعرپاریسی " ، شب ششم ، " جوانمرگی در نثر معاصر فارسی ، بازم شب ششم) . اما بیشتر به آزادی و سانسور پرداخته می شود . گاهی در پاسخگویی به تبلیغات دستگاههای دولتی (" قیم و مرشد آزادی " ، شب دوم) و ابیابیان چگونگی وضع سانسور و کارسانسورچیان (شب سوم) . یکی دوتن به چگونگی فعالیت هنری در لوای حکومت سانسور می پردازند (" در موقعیت تئاتر و سینما " ، شب سوم) و یابنه نقد هنر و هنرمندان رسمی (غلامحسین ساعدی : " شبه هنرمند " ، شب چهارم) . رابطه ، میان شرایط اجتماعی ، آزادی ، توسعه و فعالیت فرهنگی موضوع سخنرانی دیگری است . " فضای حرف و فضای عمل " (شب نهم) از الگوی توسعه اجتماعی صحبت می کند که به یمن آزادی تحقق می یابد . در یکی دو متن سانسور و نتایجی که بر زندگی فرهنگی می گذارد با عمق بیشتری تحلیل می شود (" سانسور و عوارض ناشی از آن " ، شب پنجم و " فرهنگ و دیوان " ، شب هشتم) . یکنفر هم داستان طنز آمیزی می خواند (شب نهم) . یکی دوبار هم سخنرانان به گفتگو از چرایی و چگونگی برگزاری شبهای شعر می پردازند به انتقادها پاسخی می دهند (شب هفتم) و با از حضار سیاسی می گویند (شب دهم) . در پایان شب دهم هم پیامی خوانده می شود از سوی کسانون نویسندگان در تشکر از شرکت کنندگان و در پاسخ به این و آن پرسش یا پرسشها .

به این ترتیب چهارده نفر سخنرانی می کنند . سخنرانیهام چنانکه از موضوع آنها بر می آید ، یک دست نیست . برخی حوصله ، شنوندگان را سر می برد و برخی دیگر در حد درددل و مجلس گرمی می ماند . گاهی هم که از مسائل فرهنگی و زیباشناختی سخن می رود جای پای احکام " رثالیسم - ضد رثالیسم " و زیباشناسی آ . ژدانفی به علانیه به چشم می خورد باز روحیه ، نمره دادن و به صف کشیدن و دعوی قالب و محتوا و رثالیسم و ضد رثالیسم به راه انداختن . باز نمره انضباط سارتر صفر می شود و باز در دعوی ناتورالیسم یا رثالیسم ، دومی پیروز می شود و هونوره دوبالزاک پشت امیل زولارابه خاک می مالند . باز فرمالیسم همچنان لعن ابدی می ماند و تاریخ هم لنگد لنگان از دوران اشتراکی اولیه به دوران بردگی و وو به پیش می رود . حرفهای با سمه ای هم که جای خود دارد : اعتبار هنر مندی به رابطه اش با خلق است . پس با خلق باشید تا هنر مند باشید و و . اینجا و آنجا نوعی خود ستایی و خوش خیالی هم هست : " اگر سانسور مان نکنند ۰۰۰ باور کنید می شود حداقل غنی ترین ادبیات جهان سوم را بوجود آورد . همانگونه که شعر نو چنین شده است " (ص ۲۵۶) .

نقد و بحث ازین حرفها وقت و مجال بیشتری می خواهد . در این مختصر غرض فقط اشاره ای است و بس . آنها اشاره ای بر تنوع موضوعات و برداشتها . واضح است که در انتخاب موضوعات هم از سیاست معینی پیروی نشده است . البته بیشتر بر سانسور و ممیزی تکیه شده است و همه هم از ضرورت آزادی سخن گفته اند اما این دو مطلب هم مگر در یکی دو مورد ، هیچگاه به دقت و از سر حوصله شکافته نشده است (شبهای پنجم و هشتم) . ازین گذشته گفتار فرهنگی - هنری نظام آریامهری هم به نقد آنچنانی کشیده نمی شود . حتی پرسشهایی چون انحطاط فرهنگی چیست آیا فرهنگ معاصر ایران در حال انحطاط است و فرهنگ استعماری کدام است در هیچ گفتاری به بحث و بررسی گذاشته نمی شود . با همه این ، بی مجامله باید گفت لا اقل دویا سه متن سخنرانیهای ده شب (سخنرانی دوم شب سوم و سخنرانیهای شبهای پنجم و هشتم) ارزش آن دارد که در هر جنگ از نوشته های درباره ، سانسور چاپ و منتشر شود و یکی دو متن را می توان در انتقاد از فرهنگ آریامهری کوششهای موفقی دانست (شب چهارم) . در یک کلام گفته ها همه ضرور نیست و نگفته ها بسیار است . حرفهای یک دست نیست . برخی ماندنی است . برخی رفتنی است و اما در هر حال همه خواندنی .

" شبهای شعر " صبحهای بحث را هم به دنبال داشت . صبح روز بعد ، سخنران و شنوندگان علاقمند در محل انستیتو گوته در شهر کردهم می آمدند و به بحث و گفتگو درباره ، گفته های شب پیش می نشستند . نوعی " کارگاه " فرهنگ و اندیشه . کارگاهها به گفته ، یکی از اعضای هیئت دبیران همه روز ، مگر فردای شب پنجم ، تشکیل شد با شرکت دوسه صدتنسی که بحثهایی را کاهی با حدت و شدت برانگیختند و همواره با علاقه و کنجکاوی دنبال کردند .

روابط با انجمن ایران و آلمان همواره " حسنه " نمی ماند . توافقی شده است که جلسات شعر و سخن برگزار شود چه بسا آن حضرات هم می دانسته اند که دارند " خطر " می کنند اما حتما تصور نمی کرده اند که چه اندازه ! از ابتدا معلوم بود که حرف و سخن به دل حکام نخواهد نشست اما از حدود " جسارت " سخنوران و گویندگان خبری نداشتند . نخست انبوه جمعیت بود که نامنتظر می نمود و بعد هم واکنشهای آن . کف زدن ها و هلله ها . و بعد آنچه به زبان می آمد : آنجا که شعر بود ، زمان زود می گذشت : از شعری تا شعری دیگر و از شاعری به شاعر دیگر هوا و حال دیگری شد و پیام از میان تماویز و الفاظ و اشارات می گذشت . اما آنجا که سخن بود پیام گوینده فرصت بسط و شرح پیدا می کرد و بازی با الفاظ به بازی با



مهره‌های انجامید . و "زیر پی پیلش بین شهمات شده نعمان، " آنوقت بود که افکار عمومی آقای دکتر پیکر متشنج می‌شد . می‌رفت و می‌آمد . خطاب و عتاب می‌کرد، تروش روی می‌کرد و چه بسا تندخویی . از بیمان شکنی سخن می‌راند و تهدید به تعطیل می‌کرد . نخستین بار این وضع بحرانی با سخنرانی شب سوم آغاز شد . سخنران، نخست می‌گوید دکتر پیکر به من گفته است لفظ سانسور را به کار نبرم و از "ممیزی" صحبت کنم (ص ۱۱۷) و بعد به شرح مصیبت ممیزی می‌پردازد : بخشنامه، وزارت آموزش و پرورش را می‌خواند درباره، پاکسازی کتابخانه‌های مدارس از "کتاب بدآموز" و بعد هم نامه، مدیرکل فرهنگ و هنر را مبنی بر "نظر خواهی" محترمانه از فاضل دانشمندی درباره، کتابی . و از این قبیل . دکتر پیکر همکاری حافظ و گوته را فراموش می‌کند و معترفانه می‌خواهد که دیگر از این پس جلوی سخنرانی‌ها را بگیرند . قضیه در زمی‌کند و پیچ و پیچ از سر نارضایی در میان حاضران پامی‌گیرد . با لایحه هیئت دبیران می‌تواند دکتر پیکر را دو باره راضی کند که از سخنرانی‌ها جلوگیری نکند و برنامه‌ها همچنان ادامه می‌یابد تا شب پنجم که با شعر خوانی سعید، کار دو باره بالا می‌گیرد . دکتر پیکر شهادت خود را تجدید و تشدید می‌کند : هم اکنون اعلام می‌کنم که شب‌ها به پایان رسیده است . به رادیو و تلویزیون خبر می‌دهم که خبر را منتشر کنند . می‌خواهم که قوای انتظامی بیاید و همه را متفرق کند . و بعد هم، به گفته، یکی از اعضای هیئت دبیران، به اعتراض به دفترش می‌رود و در بر خود می‌بیند . هیئت دبیران با لایحه می‌تواند پیکر را از عواقب تعطیل احتمالی "شبها" بر حذر دارد . بعد هم جلسه‌ای تشکیل می‌دهند و شرحی می‌نویسند اطلاعیه مانند : از زیاده روی‌ها عذر می‌خواهند و می‌پذیرند که اینجا و آنجا، جریان امر از مواضع کانون دور افتاده است و البته قول هم می‌دهند که دیگر چنین اموری تکرار نشود . اطلاعیه در پشت بلندگو به اطلاع حاضران می‌رسد . و کار شب‌ها ادامه می‌یابد و هم همکاری حافظ و گوته لطمه‌ای نمی‌بیند و هم، مهمتر از آن، مبارزه با استبداد و خودکامی آریامهری دامنه و قوام بیشتری می‌گیرد .

بر اساس نوارهای بیست و دو گانه، "ده شب"، بیش از شصت ساعت به طول انجامیده است و به عبارت دیگر آنچه در این "ده شب" به زبان آمده بر روی ۲۲ نوار یکساعته ضبط شده است . البته اگر "جا افتادگیها" و "زمانهای مرده" را در نظر بگیریم می‌بینیم که در واقع ده شب می‌بایست از ۲۲ ساعت تجاوز کرده باشد . بیست و دو ساعت برای ۶۱ نفر . یعنی هر کس با حدود متوسط وقتی در حدود ۲۱ دقیقه . کمی کمتر و یا کمی بیشتر . البته از آنجاکه در عمل برخی بسیار کمتر از این وقت گرفتند (مثلاً در "نخستین شب" ، خواندن پیام کانون، هشت دقیقه‌ای بیشتر به طول نینجامید و دکتر پیکر هم از این بیشتر صحبت نکرد) ، برخی هم توانستند بیشتر سخن بگویند و شعر بخوانند .

امادر آن شب‌ها و پس از آن سالهای خاموشی و خفقان، دقیقه‌ها برابر نبودند و همه نیز این دقیقه‌ها را برابر نمی‌خواستند بیتابی در فضا است که هر تاملی را سستی می‌بیند اگر نه نشانه‌ای از سازشکاری و چه بسا سزای . برای بیتابان، درنگ داشتن اتلاف وقت است . و وقت، فرصت است . فرصتی به دست آمده به قیمت خاموشیها، بندها، زندانها و شکنجه‌ها و خونها . فرصت را نباید از دست داد . پس باید لحظه به لحظه، هر دقیقه‌ای را مال از باروت کلام کرد . کلمات باید در زیر بار سنگین پیام آزادبخش گرده خم کنند . در بیست و یک دقیقه، چه‌ها که نمی‌شد گفت | اگر این بیتابی خاصه در این سوی میز خطابه خودنمایی می‌کرد، در آن سوی میز خطابه، در میان گردانندگان کندی و درنگ غلبه داشت : فرصتی است . غنیمتش داریم . تندی و تندکاری دشمنان را بهانه خوبی است تا همه چیز را نفی کنند . گام برداریم اما آرام و حساب شده . تندروی، آب در آسیاب دشمن ریختن است .

واضح است که در نزد این دو، زمان یکسان نمی‌گذرد . در این سو به کندی و سختی و در اضطراب و دلهره و در آن سوی دیگر به تندی و در جستجوی جسارت . با آغاز شعر خوانی شب پنجم، این دو منطق بیش از همیشه در برابر یکدیگر می‌ایستد . مردی رنگ پریده می‌آید . جمعیت با کف زدنهای ممتد خود از او استقبال می‌کند . رنگ پریده با موهای کجی که جوگندی شده است چند کلامی به رسم پیشگفتار می‌گوید : "سلام . شکستگان سالهای سیاه، تشنگان آزادی، خواهران و برادرانم ، سلام . و "سلام" را چه کشیده به زبان می‌آورد . جمعیت کف زدن را از سر می‌گیرد . سعید سخن می‌گوید . این بار از سانسور در انتزاع و تجرید صحبت نمی‌شود و نه از مزایای آزادی بیان و بنان در کلیت خود . کی آمده است که خود سانسور شده است و به خاطر شعرو فکرش "سه سالی را در بازداشتگاه‌ها و بندها بسر" برده است و چون دیگران عقوبتهای نابجا و وهن آور کشیده "است . سپس صحبت از فعالیتهای تئاتری خود می‌کند و ماجرای سانسور آن‌ها نام نویسنده، "آموزگار" می‌آید . جمعیت میدانده که او در زندان است، دست می‌زند . باز می‌گوید که هم اکنون چند تن از همکارانم به جرم اجرای نمایشنامه‌ای در زندان هستند . و به نام خود و به نام کانون، آزادی" در بندان" را خواستار



می‌شود. بازهم کف زدنهایی که بیش از نیم دقیقه به طول می‌انجامد. وقتی که شعر می‌خواند، در این سوی می‌سز خطابه دقیق به سرعت می‌گذرد. بازهم. بازهم. همه سراپا گوش. کاشکی مرد رنگ پریده بیشتر بخواند. کلمات، اشارات است و هر اشاره رعشه می‌آورد چرا که حکایت از جسارتی دیگر می‌کند. و هر جسارت، فتحی دیگر است. خانه‌ای دیگر از قلعه، ترس است که از دشمن خالی می‌شد. این سوی می‌سز خطابه، فارغ بال جمله، آن انقلابی رازمزه می‌کند: "جسارت، بازهم جسارت، همواره جسارت." و کف می‌زند. و کف می‌زند. سعید به زبان می‌آید: "خواهش می‌کنم اجازه بگذارید، وقت را بیشتر در ارتباط بگذارید، ببخشید در ارتباط با کلام...". "بر میهنم چه رفته است" را می‌خواند. از "خفته بیداران" صحبت می‌کند. می‌گوید "رویای خونینی گذرد از در پشت پلک بسته این نیمه‌هشیاران" و بالاخره "چهار حرف" را می‌خواند. در میان تعجب همگان به "غول خسته، زیبا"، به "چهار حرف"، به "سازمان فردا" سلام می‌دهد و درودی فرستد. با سعید، سانور دیگر از نیای تجرید بیرون کشیده می‌شود، اکنون یکی از قربانیان او را در برابر خود داریم. اما سعید، که اگر بخواهیم اصطلاحات یکی از اعضای هیئت دبیران رابه کار ببریم (ص. ۵۵۱) "زبان ملاحظه" رابه کناری گذاشته و "زبان صراحت و بی پردگی" رابه کار گرفته است اکنون از "چهار حرف" سخن می‌گوید. به این ترتیب چهار حرفی که از سالهای پایانی دهه، چهل همچون شبحی برایان آریامهری سایه انداخته بود، با شعر سعید به علایقه به زبان می‌آید و مبارزه با سانور، به سانور شکنی بدل می‌شود. چهار حرف "چریک" طلسم سانور را می‌شکند. سعید دچار بیماری کودکانه، چپ روی شده است و پرخاشگری می‌کند؟ زبان ملاحظه را چه کنیم؟

در طی "ده شب" چندباری تعادل میان "زبان ملاحظه" و "زبان صراحت و بی پردگی" به سود این دومی برهم می‌ریزد. و باید گفت که در این کار سعید تنهاییست. همچنانکه گفتیم شب سوم با گفته‌های سخنرانی آغاز می‌شود که می‌خواهد پرده دری کند: سخنان آتشین بر زبان می‌آورد، از بیش از هزار عنوان کتاب صحبت می‌کند که به مهر ممنوعیت انتشار در دستگاه سانور مهور شده است. نام بیست و شش نویسنده را ذکر می‌کند که به همراه ده‌ها نفر دیگر از نویسندگان ممنوع القلم شده‌اند و بعد از فهرست کلمات ممنوعه یاد می‌کند. در کلام او استدلال بیشتر با احساسات پهلوی به پهلویی می‌کند: شماره، کتابهای چاپ شده، فارسی در طول سالها، در هند و افغانستان و ایران، از پنجاه هزار عنوان نمی‌گذرد. دستگاه سانور آریامهری یک پنجاهم این کتابها را ممنوع ال انتشار کرده بود؟ اهمیت سانور به کمیّت آن نیست (زیادیاکم سانور کردن)، به کیفیت آن هم نیست (خوب باید سانور کردن) به بودن آن است. خوب یا بد، زیادیاکم، سانور نباید باشد. همین. اگر به راه دیگری رویم فوری دچار سنگلاخ می‌شویم و به بن بست می‌رسیم: مثلاً به بن بست "جمهوری اسلامی". از آن عنوانین، چه تعدادی هنوز بر فهرست "ممنوعات" سانور "ارشادی" و "امریه معروف و نهی از منکر" وجود دارد؟ حتماً سخنران آن روزی در "فرصت مناسب" ازین مقوله هم چیزی خواهد گفت! تفاوت این زبان صراحت با زبان صراحت سعید، تفاوت میان قال و حال است. در این معنی سخن سعید حضور سانور را حیّ و حاضر و فعال در جامعه، آریامهری نشان داد. و اکنون این پرسش: می‌بایست یا نمی‌بایست؟ می‌شایست یا نمی‌شایست؟

پاسخ به این پرسش در یادآوری حال و هوای سیاسی - اجتماعی ایران آن روز نهفته است که همانطور که دیدیم اگر نه ناظر، که مبعثر از هم پاشیدگی نظام آریامهری بود. یکی از دبیران کانون در مقاله‌ای که به مناسبت دومین سالگرد شبهای شعر می‌نویسد (کتاب جمعه، ش. ۱۲، ۱۳ آبان ۱۳۵۸) این شبها را "آزمایش" می‌نامد، "زیرا این حرکت به راستی خطر کردن در نوعی آزمایش تازه بود: آزمایشی در رویارویی دموکراتیک با نظام جبار شاهنشاهی، در کشودن راهی از میان ظلمت سانور، در حرکت بر لبه، تیغ" (ص. ۳۰).

لازمه، فعالیت علنی در نظامی خودکامه، منطق تحمل و ملاحظه است اما اگر تنها این منطق، راهنمای عمل بماند. به سرعت منطق تحمل، به منطق مجامله تبدیل می‌شود. به همین جهت است که در فعالیت علنی، منطق تحمل را باید با منطق فشار و جسارت تکمیل کرد: بر لبه، تیغ هم میتوان آهسته و آرام به جلورفت و هم تند و شتابان دوید. هر کدام تعادل خاص خود را می‌خواهد. تعادلی دشوار. آن روزاگر این جسارتهای، مخاطره‌انگیز به نظر می‌رسید امروز با بازنگری به گسترش فرایند انقلاب ایران، نمی‌توانیم نقش این خطر کردنهارا در شکستن فضای خفقان و قوام بخشیدن به حرکت انقلابی نادیده بگیریم. در نظام خودکامه، فعالیت علنی، جنک و گریز است. آمیزه‌ای است از صراحت و استعاره و ترکیبی از تحمل و جسارت. در چنین نظامی که هیچ چیز را پابند نیست، فعالیت علنی، هم رعایت قواعد بازی را می‌خواهد و هم سربچی و تمرد از آنها را. هر قاعده، بازی، حکایت از تناسب قوای می‌کند و تجاوز به آن، ضرورت

تدوین قاعده، تازه‌ای را مطرح می‌کند و هنگامی که جگومتی خودکامه با بحران روبروست، زیریا گذاشتن قواعد بازی یعنی فضای فعالیت را گسترده‌تر می‌سازد. پس چه بهتر که در فعالیت علنی نه "زبان جبارت و پرده دری" را فراموش کنیم و نه از به کار بردن "زبان تحمل و بردباری" بهراسیم. در نظام خودکامه، عمل علنی در چنین بستر متضادی متحول می‌شود. "ده شب" هم یک عمل علنی بود. سعید در آن شبها، چهار دقیقه سخن گفت و ۴۸ دقیقه شعر خواند. در این سوی میز خطابه دقیق به سرعت برق می‌گذشت، باز هم، باز هم. و در آن سو هر لحظه با سنگینی حلزونی غول آسا جابجا می‌شد: "باید قاعده، بازی را محترم شمرد. زیان به هم خوردن بازی به مراتب بیش از سود جبارت‌های گذراست. آهسته‌تر اما پایدارتر." دومنطق در برابر هم.

اکنون شب‌ها به پایان رسیده است و هنگام نقد و ارزیابی است و بعد هم واکنشها. البته واکنش‌های پیش ازین آغاز شد، زمانی که هنوز ده شب به پایان نرسیده بود. نخست و پیش از همه حکومتیان: "در طی این ده شب و ده روز حتمی یک کلمه از آنچه به صدای رسا در بلندگوها اعلام می‌شود و روز نزدیک ربه شور و هیجان بی‌سابقه در می‌آورد به چاپ نرسید." چرا که در ۱۸ مهر، در آغاز ده شب، وزارت اطلاعات به همه رسانه‌های گروهی بخشنامه کرده بود که "در مورد شب شاعران، هیچگونه مطلب، خبر و شعری که در شب شعر برگزار می‌شد (کذافی لاصل) نباید چاپ شود" (به نقل از اعلامیه شماره ۱۰۰۰ کانون نویسندگان ایران، آبان ۱۳۵۶، بولتن خبری کانون نویسندگان ایران، بهمن ۱۳۵۶، ص ۱۵). تنها یکی از روزنامه‌ها نویسان آیدگان بود که جبارتی کرد و خبری چاپ کرد که او هم از طرف وزارت اطلاعات به عقوبت اعمالش رسید: وزیر اطلاعات وقت می‌گوید: "من هیچ عده‌ای را ممنوع القلم نکردم" سپس به یاد می‌آورد که "فقط یکی از نویسندگان آیدگان پس از داستان [کذافی لاصل] شبهای شعر خوانی از روزنامه کنار گذاشته شد." و سپس با ذکر این نکته که "من درباره آن یک نفر همیشه متاسفم که کار به آنجا کشید" اضافه می‌کند که "به نظر من امروز از نزدیک به یک دهه، بسیاری سودمطبوعات می‌بود که عده‌ای را کنار می‌گذاشتند و همه حق و حقوق آنها را می‌دادند چنانکه در آن دوران معمول بود و نمی‌گذاشتند ارگانهای انقلاب بشوند" (ایران و جهان، سال ۶، شماره‌های ۶۳ - ۲۶۲، آبان - آذر ۱۳۶۴، ص ۱۳).

سیاست دولت نسبت به شب‌ها نا منتظر نبود چرا که گوشه‌ای بود از سیاست کلی او نسبت به کانون. گفتیم که تجدید فعالیت کانون بانامه‌ای سرگشاده به نخست وزیر وقت، امیر عباس هویدا، آغاز و بانامه سرگشاده دیگری به جانشین او، آموزگار، دنبال شد. این دونامه هرگز پاسخی نگرفت. در همان زمان (۶ ژوئیه ۱۵/۱۹۷۷ تیر ۱۳۵۶) ریچارد هوارد، رئیس انجمن قلم آمریکا طی تلگرامی به هویدا اطلاع داد که انجمن قلم آمریکا از خواستهای نامه، ۲۳ خرداد ۱۳۵۶ چهل نویسنده، ایرانی مبنی بر به ثبت رساندن کانون پشتیبانی می‌کند. پس از مدتی مشاور نخست وزیر ایران به تلگرام پاسخ داد که "نخست وزیر اینجانب را مامور ساخته که از توجهی که مبذول داشته‌اید تشکر نموده و خاطر شما را مستحضر دارم که انجمنی را که بدان اشاره کرده‌اید هرگز به ثبت نرسیده است. ما نمی‌توانیم در حال حاضر از احیای آن سخنی برانیم چون بیش از ۲۰۰ انجمن ادبی و فرهنگی در سراسر کشور وجود دارد که دارای هزاران عضو می‌باشند. تمام فعالیت‌های ادبی و فرهنگی در ایران از اداس و دولت هیچ اقدامی در جهت جلوگیری از این آزادی به عمل نیآورده. ایران خود دارای انجمن قلمی است که وابسته به انجمن قلم بین المللی است. در صورتی که به اطلاعات بیشتری درباره وضع واقعی نیازی باشد می‌توانید با آقای داریوش ب. تماس بگیرید. مشاور نخست وزیر" (بولتن کانون، ص ۲۴).

استدلال، استحکام آن رژیم از هم گسیخته را دارد: عده‌ای تقاضای ثبت کانونی را کرده‌اند پاسخ این است که نمی‌توانید چون هنوز کانون به ثبت نرسیده است! اگر هم بگوئید آنها درست به این علت که هنوز به ثبت نرسیده است تقاضای ثبت کرده‌اند. پاسخ این است که نمی‌شود ثبت کانون به ثبت نرسیده را متقاضی بود. کانون به ثبت رسیده هم که دیگر تقاضای ثبت نمی‌خواهد. پس لطفا بروید در یکی از سیمدانجمن ادبی و فرهنگی کشور مشغول شوید و وقت تلف نکنیم. ضمناً آقای نویسنده، آمریکائی بدانید که خودمان هم انجمن قلم داریم. یعنی به تلویح، آن نامه نویسان هم اگر ریگی به کفش ندارند، بروند در همین انجمن قلم و قال قضیه را بکنند! این لحن در ماههای بعد هم تغییری نکرد. کانون و دولت در کنار هم نبودند. دولتیان در سویی بودند و کانون در سویی دیگر.

اما قضا برای دیگران هم روشن نبود. برخی از شرکت کنندگان در "شبها" نیز این پرسش و پرسشهای دیگری را به زبان آوردند. جمعیت آن شب‌ها بیشتر از دانشجویان ترکیب می‌شد پس جمعیتی در مجموع جوان بود. بیست و



بیست و پنجساله . آنچه به چشم می خورد غیبت عناصر مذهبی بود . چهره های شناخته شده ، مخالفان مذهبی که اصلاً نیامدند تا دست کم خودی نشان داده باشند : معلوم بود که به فتوای مراجع در تحریم همکاری با عناصر چپ و ترقیخواه غیر مذهبی عمل می کنند . سیاه لشکر مذهبی هم که آنجا می رود که پیشروایان بروند . به این علت در جمعیت شبها ، جای پای مذهب دیده نمی شد . جمعیت "شبها" آرام نمی نشست و در هر اشاره ای پیامی می دید و کف زنان به استقبال آن می شتافت . برگزار کنندگان حاضران را به صبر و سکوت و آرامش دعوت می کنند . یکی از دبیران می گوید "خجالت می کشم از اینکه مثلاً یک آقا معلم هر شب و هر شب چند بار بلند می شوم و شمارا به آرامش و متانت دعوت می کنم" (شب هفتم ، ص ۲۰۸) . اما رفتار جمعیت تنها در تشویق و ترغیب خلاصه نمی شود . گاهی به ابراز ناراضی هم میرسد . خاصه وقتی سخنرانی به روده درازیهای ادبی منجر شود . منشی کانون این ناراضی جمعی را به "بیحوملکی" تعبیر می کند که به حرفها گوش نمی دهند : "زمانه همه را بی حوصله ، شتابزده و سطحی بار آورده" (شب نهم ، ص ۵۵۷) . یکی از جوانان در پایان شب هشتم یادداشتی را به یکی از گردانندگان می دهد که "شما و دیگر مسئولین این برنامه یا خود آگاه (خدای ناکرده) و یا ناخود آگاه نه تنها کمکی به مردم و مخصوصاً جماعتی که در اینجا حاضرند نمی کنید بلکه با این کار خودتان بر روی تمام ظلمها و حق کشیها سرپوش می گذارید" . این انتقاد نا منتظر نیست و پس از این هم بارها و بارها در اینجا و آنجا شنیده می شود . نوع انتقادی است که هر فعالیت علنی آنهم در نظام استبدادی با آن روبروست : شما همبازی حاکمان هستید و آتش بیار معرکه .

نخستین سخنران شب نهم متن کامل این یادداشت را در آغاز صحبت خود می خواند تا سپس به "این دوست محترم" پاسخ دهد : "گمان می کنم مقصود از این باشد که ما با حرفهایی که در اینجا میزنیم چیزی را ببریم و قطع کنیم . او می خواهد ما مسائل را صریح ، بی پرده و عریان مطرح کنیم و احتمالاً هر چه تندتر ، بهتر" . و بعد تا یکدیگر می کنند که "بر خلاف منظور این دوست عزیز ... همچنان به زبان ملاحظه" سخن خواهد گفت "اولاً به دلیل اینکه بیماری اجتماعی قرنهای رانمی توان یکشنبه درمان کرد . درمان بیماری مستلزم شناخت بیماری است و این شناخت را هم خود بیمار باید پیدا کند و هم آنکه مسبب بیماری اجتماعی او هستند ... مصلحت اجتماعی ما و شما اینست که بهانه به دست دشمنان دیرین آزادی ندهیم و کاری کنیم که فضای گفت و گوی ما آنقدر ادامه یابد تا مردم ... دریا بند که حق با کیست" . ثانیاً "ارزش کلام در رابطه ، امیل با زندگی و عمل است ... اگر رابطه ، کلام با عمل اجتماعی قطع شود ، اگر کلامی بر زبان آید که از ضرورت زمانی و امکان تواناییهای حقیقی نیروهای اجتماعی بر نخیزد ، هیچ نتیجه ، عملی نخواهد داشت و به عمل نخواهد پیوست ... در این صورت "سخنهای کردار بازی بود" و جامعه روبرو به قهقرا خواهد رفت" (سخنرانی اول ، شب نهم ، ص ۵۲۰ - ۵۵۱) .

به این انتقاد و به برخی دیگر از انتقادات ، در پیام پایانی ده شب اشاره می شود :
 "ما را متهم کردند که وقتی رسماً میزبان وجود دارند و همچنان اختناق آشکار و پنهان مسلح به پیشرفته ترین و جهنمی ترین وسایل و ابزار ممکنه پای می فشارد ما ، این چندین و چندین ، نمایشی ترتیب داده ایم تا - خدای ناکرده - این طاق و این ایوان همه چیزش ویران را بزرگ کنیم .
 ما را متهم کردند که هاید پارک درست کرده ایم
 ما را متهم کردند که مبلغ نظریه ای خاص هستیم
 ما را متهم کردند که در خانه ، بیگانگان اشیان گرفته ایم
 ما را متهم کردند که از اینجا و آنجا دستور گرفته ایم
 ما را متهم کردند که ...
 گفتید این خماروان ویران ، این شکسته آن بسته ، این آدمهای چسب و بست خورده کیانند که آمده اند تا ما را هدایت کنند ..."

به ما گفتید به ما بیاموزانید . چیزی برای اندیشیدن به ما بدهید . از آنچه می دانیم سخن نگوئید .
 ... پایداریتان در زیر بارانی سیل آسا ، با آمدن از شهرهای دور و نزدیک ، از جنوب و شرق و غرب شهر به اینجا ، اینهمه را با تاکی دیدن کردید ...
 از ما پرسیدند دیگران کجا پند ؟ ... به ما گفتید : اینان ، اینها که هنوز در این مرز و بوم هستند چرا نیامده اند ، مترجمانی دیگر ، شاعرانی دیگر ، نویسندگانی دیگر ..." (ص ۹۳ - ۶۹۲) .

در آن شب و در این پیام ، به این انتقادات پاسخ گفته می شود و سپس می شنویم :
 "اینک باشما پییمان می بندیم که ، قسم به قلم ، قسم به باران ، قسم به این شب ، به آن صبح در راه که ازین پس آزادی قلم و اندیشه را پاسدارانی لایق باشیم . باشما پییمان می بندیم که باشما باشیم و هر جا و هر کجا که از ما بخواهید ، در هر خانه و کاشانه ، در هر ابادی و ویران ، زیر هر سقف که از آن شما باشید ، خانه ، راستینتان باشد با زهم بیائیم ، بگوئیم و از شما بیاموزیم و شما هم ... پییمان ببندید که دقیقتر ، عمیقتر ببندید ، قضاوتهای سطحی ، لحظه ای را رها کنید ... پییمان ببندید که دیگر ننشینید که برخاستن ، زنده بودن ، همیشه برخاستن است ، همیشه زنده بودن است ، حضور مداوم در جهان است ، درگیری مداوم با هر چه ناپاکی است ، ناخوبی است ، کژی و کاستی است ... پییمان ببندید که رهایمان



نکنید. انتقادهاتان، نصیحتاتان، حتی دشناماتان را از ما دریغ ندارید... (همانجا، ص. ۶۹۴ — ۶۹۳).

این پیام کانون، به تنهایی متنی است درخور همه، کتابهای درسی، تاهمه نسلها بخوانند و در پس و پیش هر جمله‌ای بلرزند و بیاباد آن دوران، همه، سرکشها و امیدها و جسارت‌ها را گرامی بدارند.

کانون پس از اینکه "شبهای فرخنده، نویدبخش" "در محیطی پر بار عاطفی، محیط همدلی و یکدلی" پایان یافت نیز در اعلامیه، به تاریخ آبان ۱۳۵۶ به نقد و ارزیابی اقدام خود پرداخت و به انتقادهای پاسخ داد و از واکنشها سخن گفت: "شبهای شعرخوانی سخنرانی ۰۰۰ بی شک تجربه‌ای شورانگیز و حادثه‌ای پرمیثه و پربار فرهنگی و اجتماعی امروز ایران بود. برای نخستین بار پس از سالهای خفقان گروهی شاگرد و نویسنده و اندیشمند خطر کردند و ضمن افشای روشهای ضددموکراتیک حکومت در بستن و شکستن دهان و قلم آزاد، ضمن محکوم کردن خشونت برهنه و بی‌پروایی ۰۰۰ که در کشور ما به عنوان یک اصل حکومتی بر کار گرفته می‌شود، گوشه‌ای از خواسته‌های همگانی را به صراحت اعلام داشتند و لغو سانسور و انحلال کلیه سازمانها و ادارات مجری آن را طلب کردند. سالها بود که طهران به خودنمایی بودیک جمعیت ۸ یا ۱۰ هزارتن و بیشتر ده شب پی در پی و گاه تا ساعتها زیر باران شدید داوطلبانه در جایی از دحام کنندگان سخنرانی می‌شنوند که واگویی، مهوع و مکرر دروغ و فریب رسمی نباشد. چنین حادثه، شگرفی چگونه امکانپذیر شد؟"

"آیا بندوبست و سازشی در میان بوده است؟ ۰۰۰ به هیچ وجه! ۰۰۰ آیدار ماهیت دستگاه اداری ایران در روش حکومتی ایران، تغییر یا تعدیلی پیدا مده است؟ نه، همه آنها دها و سازمانهای خودکامگی بر جاست ۰۰۰ در طی این ده شب و ده روز حتی یک کلمه از آنچه به صدای رسا در بلندگوها اعلام می‌شد و دور و نزدیک را به شور و هیجان بی سابقه در می‌آورد به چاپ نرسانند." بیانیه کانون پس از نقل بخش نامه، محرمانه، وزارت اطلاعات مبنی بر منع چاپ هر نوع خبری درباره، شبهای شعر، درباره، علل تغییر رفتار نسبی حاکمان می‌نویسد: "علت را باید بطور عمده در داخل ایران جست. ناراضی همگانی از فشار متمدن و فزاینده، حکومت خودکامه و یقین مردم ۰۰۰ به بی‌کفایتی حکومت در امر رهبری کشور ۰۰۰ زمامداران کنونی را به احتیاط و ادا داشته دستشان را در اعمال خشونت مرسوم تاحدی بسته است." بیانیه کانون سپس با زهم به برخی از ایرادات پاسخ می‌دهد و درباره، انتخاب محل برگزاری و هزینه، برگزاری شبهات اطلاعاتی می‌دهد: "برخی گفته‌اند که بهتر بود این اجتماع نه به دعوت انستیتو گوته و در جایی جز باشگاه ایران و آلمان برگزار می‌شد." می - پرسیم ۰۰۰ آیا هیچ مکان دیگری برای مابقی بود؟ کجا می‌رفتیم ۰۰۰ دعوت انستیتو گوته را از آن رو پذیرفتیم که ادعای هیچگونه نظارتی بر اندیشه و سخن ما نداشت.

"بعد هم فضای وسیع باشگاه ایران و آلمان را به مبلغ سی هزار تومان - که همه از راه اعانه جمع شد - برای ده شب اجاره کردیم پس نه رهین منت کسی هستیم و نه خدای ناکرده زیر چتر حمایت بیگانه رفته - ایم همینقدر، در تقارن منافع و احوال، از فرصتی بهره جسته‌ایم و بیش از حد امید و انتظار به مقصود خویش دست یافته‌ایم. آنچه در این ده شب گفته و خوانده شد شیوه‌های حکومت ایران را در سرکوب آزادی و تجاوز به حقوق فردی و اجتماعی به صدای بلند افشا و محکوم کرد و این صدای محکوم کننده، با وجود توطئه، سکوت روزنامه‌ها و رادیو و تلوویزیون، بی‌درنگ در سراسر ایران انعکاس یافت ۰۰۰" (اعلامیه، شماره ۱، کانون نویسندگان ایران، مورخ آبان ۱۳۵۶. بولتن خبری کانون نویسندگان ایران، شماره ۱، بهمن ۱۳۵۶، ص ۱۵. در باره، هزینه، شبهات، در شب هفتم جریان گردآوری پول به اطلاع همه می‌رسد. ص ۴۱۶)

پس ازین، هیئت دبیران موقت در گزارش خود به مجمع عمومی بار دیگر و این بار به اختصار از برگزاری شبهات صحبت کرد: "بی‌هیچ اغراق واقعه‌ای در زندگی سالهای اخیر کشور ما نبود." "در این شبهات، با همه، احتمال خطر، جمعیتی که شمار آن به ده هزار و بیشتر می‌رسید در باغ کلوب ایران و آلمان حضور یافتند و با اشتیاقی نکته سنج و آگاه به پیام آزادی که محتوای سخن همه، گویندگان بود پاسخ دادند" (گزارش هیئت دبیران موقت به مجمع عمومی دی ماه ۱۳۵۶).

ارزیابی نقداً می‌تواند در مطبوعات خارج از کشور نیز رواج فراوان داشت. ۱۱۶م آذر ارگان کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایران (اسفند ۱۳۵۶)، در مقاله ای با عنوان "خلق و فقط خلق است که تاریخ را می‌سازد" می‌نویسد: "با تشکیل ده جلسه شب شعر ۱۹ تا ۲۷ مهر، برخی از دانشجویان و روشنفکران مترقی فرصتی به دست آوردند که در خلال آن، جلسات مبتذل شعرنو را تبدیل به افشاگری از سیاستهای فاشیستی و سرکوبگرانه، رژیم نمایند." نویسنده که حتی در ذکر تاریخ این "جلسات مبتذل شعرنو" نیز دچار اشتباه می‌شود یا دقت، حساب "برخی از دانشجویان و روشنفکران مترقی" را از دیگران جدا می‌کند. امانمی‌نویسد که نقش دانشجویان مترقی در این جلسات چه بوده است؟ البته این آخرین بار نیست که اشتباهات لپی از روی عالم بیخبری آنان که دستی از دور بر آتش دارند پرده بر می‌دارد! نمونه، عکس‌العمل دیگری را می‌توان در نامه‌ای دید که در ضمیمه، حقیقت، ارگان اتحادیه، کمونیستهای ایران (دی ۱۳۵۶) به چاپ رسیده است. نامه‌ای است از ایران که "جوانب مثبت و منفی" شبهای شعر را ارزیابی می‌کند و گردانندگان حقیقت هم مفاد آن را "در پرتو مبارزه، خطیری که میان انقلابیون و لیبرالها، میان کمونیستها و میان دوراه انقلاب و اصلاحات هم اکنون دیگر به میان توده‌ها برده شده است" حائز اهمیت می‌دانند. نویسنده، نامه تجمع چندین هزار زن،



مرد، دختر و پسر، ازدانش آموز دبیرستانی تا مردهای چهل پنجاه ساله، "جمعی عمدتاً از روشنفکران جوان و بویژه دانشجویان"، راطی ده شب بیانگر "انفراد کامل رژیم" می‌دانند که "مطلقاً در بن بست سیاسی و ایدئولوژیک قرار دارد و قادر نیست هیچگونه آلترناتیو ایدئولوژیک و سیاسی ارائه دهد." این تجمع دوسه ساعته بطور ایستاده یا نشسته بر روی خاک نمناک و گاه در زیر باران، "نشانه‌ای از "علاقه مردم به تغییر و وضع موجود است. نامه نگار آنگاه به نقد از محتوای شبها می‌پردازد: "شعرها اغلب بی محتوا و تو خالی بودند ۰۰۰ گاهگاه وبه ندرت شعر خوبی هم خوانده می‌شد" و اما سخنرانیها هم "جز در چند مورد دست کمی از شعرهای قلبی نداشتند": "کلی بافی"، "فضل فروشی"، سخنرانی مثل انشاء بچه مدرسهها "باهمان جمله معروف بر همه کس واضح و مبرهن است که ۰۰۰" و "مملو از جملات کلیشه‌ای"، سخنرانی که با پرچانگی خود همه را ذله کرد و با آن دیگری که کارش بیشتر به "شو" تلویزیونی شبیه بود تا به سخنرانی. و بعد هم رفتار و کردار "رفرمیستی". در یک کلام سخنرانیها در مواردی "بدون یک محتوا و مضمون مترقی برای شرایط فعلی بود و بیشتر به پرگوئیهای روشنفکرانه می‌رفت و در مواردی دیگر ۰۰۰ تنها به دادن شعرهایی محدود می‌گردید و گاه از محتوای تهی بود." نویسنده در انتقادات خود تنها به انحرافات رفرمیستی - رویزیونیستی حرکت کانون قناعت نمی‌کند بلکه چند نمونه از نمودهای آن را هم نشان می‌دهد: روحیه، مماشات و سیاست "آسه برو آسه بیا که ۰۰۰" موجب شده که کانون مثلاً به فکرنیفتاد که لااقل متن سخنرانیها را تکثیر کند و در طی شبها در محل به فروش برساند و باینکه در شب چهارم خواست که سخنرانیها را حذف کند چون در شب سوم تندر و بیبایی شده بود و البته با اعتراض مردم، حرف خود را پس گرفت. در یک کلام کانون "به این گرایش دارد که اساساً جنبش فکری را در چار چوب قانون اساسی زندانی کند، نامه نگاریه "انتخاب محل شبها" هم می‌پردازد: "محل برگزاری این شبها در کانون ایران و آلمان واقع در بالای خیابان پهلوی و روبروی هتل هیلتون بود. قدر مسلم اینک به خاطر یافتن محل، کانون فعالیت‌های زیادی انجام داده است ولیکن ایاجزو اماکنی که جست و جو کرده اند جای از محلات جنوب شهر را هم در نظر گرفته بودند باینکه برایم به سختی مورد شک و تردید است. شاید نمی‌خواستند با این انتخاب خود رژیم را بر نجانند و او را عصیان کنند و بر مانند. به هر صورت در این مورد اینها جایی در جنوب تهران (مثلاً پارک شهر) راهم در نظر گرفته بودند ولی موفق به کسب آن نشدند هیچگونه توضیحی به مردم ندادند. انتخاب این محل نیز خود بی رابطه با روش آنها نیست. بگذریم" بگذریم اما

جل الخالقی هم بگوئیم، هم به آن روشنفکر ستیزی و هم به این خلق گرایی!

نامه نگار با آخره در پایان نامه خود با "بررسی این حرکت در سطح مردم" به جنبه‌های مثبت شبها اشاره می‌کند: استقبال وسیع و پر شور مردم نه تنها مبین مخالفت ایشان با وضع موجود است بلکه به معنای اعلام آمادگی برای تغییر آن است. "تشویق‌های تأیید آمیز" از برخی و تشویق‌های تکذیب آمیز از برخی دیگر حکایت از خواست‌ها و مواضع به مراتب "رادیکالتر" حاضران می‌کرد. و با آخره "تحمل و پختگی نسبی مردم" نشان داد که "علیرغم نصایح پدر - سالارانه، بعضی ۰۰۰ و تهمت‌های وقیحانه، بعضی دیگر ۰۰۰ مردم نشان دادند که با وجود مخالفت‌هایشان با بعضی سخنرانان و شعرا، برای ادامه یافتن این شبها و تشویق برگزار کنندگان آن حاضر به همکاری و پشتیبانی از این حرکت هستند" نامه نگار با آخره می‌نویسد که حرکت اخیر و تجمع حدود ۷ - ۱۰ هزار تن در طی ده شب متوالی، واقعه‌ای است که پس از دوره ۴۲ - ۳۹ تاکنون نظیر نداشته است هم در رابطه با بحران رژیم، هم در رابطه با جنب و جوش رفرمیست‌های رنگارنگ و رویزیونیست‌ها و هم در رابطه با توده مردم ۰۰۰

"شبها" بحث‌ها برانگیخت و آقای خمینی هم از این بحث‌ها برکنار نماند. اکنون دیگر کار مبارزه با رژیم جدی و جدیتر شده بود و هر روز نارضایی و خشم بیان دیگری می‌یافت. انقلاب در راه بود و در این راه، ابتکار عملیات با مذهبیان و خاصه با مقلدان و مریدان خمینی نبود. پس از "انشعاب" سازمان مجاهدین، جنبش مذهبی سخت گرفتار بحران و سردرگمی بود. قلبی همچنان تلاش می‌کردند. فرقه گونه و در خود فرو رفته. و به امید "مهدی" نشسته. امروز که نوشته‌هایی از این روحانیون و اسلامیان خط امامی انتشار یافته است می‌بینیم که چه فعالیت‌های تشکیلاتی محدودی داشته‌اند. کتاب هیئت‌های موفقه، اسلامی تالیف اسدالله بادامچیان و علی بنایی (تهران، انتشارات اوج، تیر ۱۳۶۲، ص ۲۴۱) از فعالیت‌های گروه‌های اسلامی افراطی سخن می‌گوید که به دنبال تحویل و تحولات فدائیان اسلام و در سالهای ۱۳۴۰ پدید آمدند. فرقه‌هایی که شماره ۰ افرادشان هرگز از چندین ده تن تجاوز نکرد. (همچنین نگاه کنید به خاطرات سید محمد کاظم موسوی بجنوردی درباره "آروزها که حزب ملل اسلامی را گرفت ۰۰۰" در کیهان سال، ۱۳۶۴، ص ۴۶۰-۳۳) علی دوانی در جلد ششم نهضت روحانیون ایران، "اسناد و مدارک و حوادث ۰ سال ۱۳۴۹ تا سال ۱۳۵۶ هجری شمسی" را شرح می‌دهد (تهران، بنیاد فرهنگی امام رضا، ۱۳۵۹) نگاهی به این کتاب هم تأییدی است بر آنچه پیش ازین آمد:



در این سالها، محافل مذهبی و روحانیون فعالیت چندانی خاصه در سالهای ۵۴، ۵۵ و ۵۶ علیه نظام شاهی نداشتند. شاید به همین علت هم باشد که در این سالها، آقای خمینی نیز اعلامیه‌ها و بیانیه‌های انگشت شماری انتشار داد که به مناسبت، کلیاتی درباره، ایران آریامهری داشت ضمن آنکه افشا، صهیونیسم جهانی و دولت اسرائیل نیز از مضامین رایج آنها بود. به این ترتیب است که اگر به مجموعه، پیامها و بیانیه‌های خمینی در آن ایام نگاه کنیم (صحیفه، نور، مجموعه، رهنمودهای امام خمینی، جلد اول، تهران، مرکز مدارک فرهنگی و انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱، ۲۹۳ ص)، از قلت آنها در عجب می‌مانیم: در سال ۵۲، تنه‌افشایی در تحریم حزب رستاخیز به چشم می‌خورد و در بیستم تیر ۱۳۵۴، پس از بیش از یکماه تاخیر، درباره، حمله، ۱۷ خرداد ۱۳۵۴ به مدرسه، فیضیه، پیامی می‌فرستد و سپس در همان سال دو پیام هم یکی در سوم شهریور به اتحادیه، انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا و دیگری در ۲ مهر به هفتمین کنگره، سالیانه، انجمنهای اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا می‌فرستد و بعد هم فتوایی می‌دهد که از جوجه خیریه و سهم امام می‌توان برای نشر کتب اسلامی - سیاسی استفاده کرد. در آبان ۱۳۵۵، پیامی به مناسبت عید فطر می‌دهد و با تغییر مبداء تاریخ مخالفت می‌کند یعنی با ۸ ماه تاخیر می‌نویسد که "بر عموم ملت است که با استعمال این تاریخ جنایت - کار مخالفت کنند" و این استعمال را بر عموم حرام می‌شمارد. پیام دیگری هم در دوم بهمن ۱۳۵۵ منتشر شده است برای دعوت مسلمانان به کمک به بازماندگان فاجعه، لبنان. در مرداد ۱۳۵۶، در سوگ شریعتی که در دوم خرداد فوت کرده بود شرحی می‌نویسد که "در این نفسهای آخر عمرم" از همه می‌خواهم که به اسلام واقعی پابند بمانند (اشاره به پیروی و در غربت در رهنمودهای سالهای ۵۲ تا آبان ۵۶ مرتب تکرار می‌شود: "الجن منکر استعمار و عمال آن را اگر مانعیم، امیدوارم شما ببینید" (۱۳۵۲/۱/۵)، "من در این لحظات آخر عمر" (۱۳۵۴/۴/۲۰)، "و آخر عمر" (۱۳۵۴/۱۲/۱۲). "حال ضعف و نفاقت" (۱۳۵۵/۱۱/۲)، "نفسهای آخر عمر" (مرداد ۵۶) و بالاخره "ایام پیروی، ایام نسیان و فراموشی است" (۵۶/۷/۶). این همه تکرار مضمونی واحد بر معنای خاصی دلالت دارد؟) در ۲۵ مرداد همان سال در پاسخ نامه عده‌ای از مردم در رابطه با کمونیستها، پیروان مکتب مارکس و منحرفین از مقام ولایت امیر المومنین می‌نویسد: "من صریحا اعلام می‌کنم که از این دستجات خائن، چه کمونیست و چه مارکسیست و چه منحرفین از مذهب تشیع و از مکتب مقدس اهل بیت عصمت و... به هر اسم و رسمی باشد من نفرو بیزارم و آنها را خائن به مملکت و اسلام و مذهب می‌دانم. ۷۰۰ در آغاز شهریور نامه‌ای کوتاه به یاسر عرفات است که از احوال موسی صدر جو یا شده است و ششم مهر هم در بیاناتی در نجف تفسیرهای نوع مجاهدین را از اسلام محکوم می‌کند و بعد به سکوت محافل روحانی در برابر فضااحتها و رسواییهای رژیم انتقاد می‌کند: "کار ظلم و تعدی، کار اشاعه، فحشاء و شمانمی‌دانید که اخیرا چه فحشایی در ایران شروع شده است. در شیراز عمل شد و در تهران می‌گویند بنیاست عمل بشود و کسی حرف نمی‌زند! آقایان ایران هم حرف نمی‌زنند. من نمی‌دانم چرا حرف نمی‌زنند! اینهمه فحشاء دارد می‌شود و این دیگر خوش هست یا نمی‌دانم ازین دیگر آخرت هم دارد! در بین تمام مردم، جمعیت نمایش داد اعمال جنسی، خود عمل را و نفسشان هم در نیامده است. دیگر برای کجا گذاشته‌اند؟ برای کی؟ چه وقت می‌خواهند یک صحبتی بکنند؟ یک حرفی بزنند؟ یک اعتراضی بکنند؟... فردا هم در تهران خدای نخواست این کار انجام خواهد گرفت و نه آخوندی و نه سیاسی و نه دکتری و نه مهندسی و نه دیگری اعتراضی نمی‌کنند... اینها واقع می‌شود از سستی ما و از ضعف ما و استفاده از ضعف ما... و بالاخره در خانمه، کلام می‌گوید "اینها باید همه دست به دست هم بدهند... تا بتوانند یک کاری انجام بدهند... نمی‌کنند! من نمی‌دانم چرا؟ حالا یک قدری شروع شده است در ایران. یک مقداری شروع شده و فرصتی پیدا شده و امید است انشاء الله که فرصتهای خوب پیش بیاید." (صحیفه، نور، ج ۱ ص ۲۲ - ۲۴۱). این سخنان در ششم مهرماه ۱۳۵۶ / ۱۴ شوال ۱۳۹۷ در نجف به زبان آمده است: سراسر گله از اینکه چرا آقایان ایران هیچ نمی‌کنند، نشسته‌اند و در جشنواره، شیراز آن فضاحتها صورت می‌گیرد و لام از کام نمی‌کشایند. چرا اعتراضی نیست؟ بر "سستی ما وضعف ما" تکیه می‌شود و دوبار و باز می - پرسد "نمی‌کنند... و من نمی‌دانم چرا؟"

بر معناست که در سراسر پیامها و نوشته‌های خمینی تا آبان ۵۶، به اقدامات اعتراضی و فعالیت‌های بیش از پیش گسترده، مخالفان حکومت هیچ اشاره‌ای به چشم نمی‌خورد. نگرانی و آزار نوآوران مذهبی است و گسترش نفوذ غیر مذهبیها و لامذهبیها. باید فاصله را حفظ کرد. تنها اسلام است که نجاتبخش است اما به شرط آنکه به شائبه همکاری با دیگران دچار نشود. اما افسوس همین اهل علم و روحانیت هم هیچ نمی‌کنند و دست از روی دست بر نمی‌دارند و همچنان نشسته‌اند و ظلم و بیبندادان پهلوی را نظاره‌گرند. "رهبرانقلاب" هنوز از انقلابی که بی اطلاع و اجازه، او هم اکنون آغاز شده بیخبر است. اصلا در این سالها و ماهها با تاخیر به این بیان رویداد و اکنش نشان می‌دهد. شب اول آبان ۵۶، یعنی تقریبا یکسال پس از انتشار نخستین نامه‌های اعتراضی، شش ماه پس از نامه‌ای دسته جمعی، چند هفته پس از شبهای مسجد قبا و چند روز پس از پایان شبهای کانون وزمانی که بیش از پیش خواستهای سیاسی با قاطعیت بیشتر

وبیشتر به صورت علنی در تهران مطرح می‌شود، فرزند خمینی در نجف درمی‌گذرد. مرگ او نه تنها سید مصطفی را به مقام "عالم مجاهد" و "حضرت آیت الله" ارتقاء می‌دهد بلکه وی را از زمره شهیدان به شمار می‌آورد. خمینی در مرگ فرزند سخن می‌گوید (دهم آبان) و تاکید می‌کند تا بحال در تاریخ ایران علما، پرچمدار نهضت‌های ضد استبدادی بوده‌اند اما افسوس که "امروز که يك فرجه پیداشده" آقایان فرصت را غنیمت نمی‌شمارند. نمی‌نویسند، اعتراض نمی‌کنند: "الان نویسنده‌های احزاب دارن نمی‌نویسند، امضا می‌کنند، می‌نویسند، اشکال می‌کنند، امضا می‌کنند شما هم بنویسید، صد نفر از علما، امضا بکنند. مطالب را گوشزد بکنید. اشکالات را بگوئید. امروز روزی است که باید گفت... نگذارید این فرصت از دست برود. با هم بنویسید. بنویسید اشکالات را، به دنیا اعلام کنید. نمی‌توانید توی ایران، بفرستید در خارج منتشر می‌کنند برای شما. به يك وسیله‌ای بفرستید اینجا، ما می‌فرستیم منتشرش می‌کنند. اشکالاتتان را بنویسید. به خودشان اعتراض کنید. مثل آن کسی که اعتراض کرد. خوب ما دیدیم که چندین نفر اشکال کردند. وجیز کردند. همه حرف‌ها، بسیاری از حرف‌ها را زدند و امضا کردند و کسی هم کاریشان نداشت. فرصتی است این، این فرصت را نگذارید از دست برود و من خوف این را دارم که خدای یا خواسته اگر این فرصت از دست برود و این [شاه] حسابها - بیش را جور کنند با آنها... این دفعه دیگر مثل آن دفعه‌ها نیست، لطمه، بزرگی به اسلام وارد خواهد کرد." و بعد هم دعا می‌کند: "خدایا، همه جناح‌های ما را با هم متصل کن، اتفاقی کلمه به ما عنایت کن."

در این سخنان که در دهم آبان گفته می‌شود خمینی از بی‌عملی روحانیان شکایت دارد و می‌گوید حرکتی کنید و به نویسندگان احزاب و آنها که اشکال کرده‌اند و بسیاری از حرف‌ها را زدند و امضا کردند تاسی کنید که فرصت از دست می‌رود. چند روز بعد، ۲۱ آبان، خمینی پیامی می‌فرستد تا از همه کسانی که در گذشت پسر را به پدر تسلیت گفته‌اند سپاسگزاری نماید. این فرصت دیگری است تا "رهبر آینده، انقلاب بعداً اسلامی" از انقلابی که به راه افتاده و اسلامی هم نیست صحبت کند: اول اینکه ملت ایران مسلمان است و اسلام را می‌خواهد. پس "از همکاری با کسانی که صد درصد در این چهارچوب [موازین اسلامی] فعالیت ندارند احتراز نمایند" و دوم اینکه ملت ایران شاه را نمی‌خواهد و حاکم آزادی‌نهایی داده شده "من ناچارم اعلام خطر بزرگی بکنم و ملت را از اغفال و خدعه، اجانب و عمال آنها نجات بدهم: این مسامحه، اخیر دولت که نویسندگان را مجال نوشتن و گویندگان را مجال گفتن داد حيله، بزرگی است برای تطهیر شاه و وانمود کردن آزادی ادعایی و جنایات رابه گردن دولت که آلتی بیش نیست انداختن. نویسندگان نیز نمی‌توانند در این محیط خفقان و ارعاب هسته، مرکزی جنایات را که شخص شاه است معرفی کنند و شاید نویسندگانی از خودشان نیز باشند که در بین نویسندگان با شرف خود را جا بزنند و به دولت حمله کنند و بعضی جنایات را ذکر کنند و مردم را از نقطه، حساس جنایت و خیانت اغفال کنند و اذنان ساده‌زودباور را منحرف کنند...". (صحیفه، نور، ج اول، ص ۲۴۹).

سه روز بعد، در ۲۴ آبان ۵۶، همان روزی که در تهران سخنرانی سعید سلطانپور در دانشگاه صنعتی به تحمّن چندین هزار نفری می‌انجامد، خمینی در پاسخ نامه تسلیت گروهی از دانشجویان و مسلمانان خارج از کشور بار دیگر سخن می‌گوید. چه رهنمودی؟ نخست باز هم دعوت به همکاری: "شما ما در هر کجا که هستیم و با هر وضعی باید خود را برادرانسته و با هم پیوستگی مستمر برقرار سازیم و با برادران داخل کشور در هر لباس که هستند دست برادری بدهیم". اما نخستین هشدار: "اکنون که فرصت موقت به دست آمده است باید با هشیاری و دوراندیشی و وحدت کلمه، گروه‌های ضد در صد پایبند به اسلام و علاقمند به مسلمین از آن استفاده کنند". سپس حکم محکومیت فرصت طلبان قلم به دست: "پایبندان به اسلام باید نگذارند فرصت جویانی که يك قدم و يك قلم برای اسلام و ملت شریف ایران بر نداشته‌اند اکنون ازین فرصت استفاده کنند و خود را به صورت وطن - خواهی و از ایدخواهی در بین مردم رنجیده برای رسیدن به وزارت و کالت داخل کنند یا با نوشتن چند مقاله که در آن نه اسمی از اسلام و نه اسمی از هسته، مرکزی فساد است جای خود را بین ملت باز کنند... این نحو مقالات و اعلامیه‌ها از بعضی عناصر شناخته شده اگر بدست یازمان امنیت برای نگهداشتن شاه... نباشد بی شک برای صلاح ملت و حفظ اساس اسلام نیست. آن روز که طبقات مختلفه، مردم مسلمان... در زیر چکمه، عمال اجانب خرد می‌شدند... يك نفر از اینها نفس نکشید... اکنون که احتمال استفاده است یا از شاه به پاداش انحراف اذنان از او و توجه دادن جنایات رابه دولت، یا از ملت به احتمال تغییر رژیم، قلم‌ها را به دست گرفته و بطور محدود و ریاکارانه مطالبی نوشته‌اند." و بعد هم این دستور العمل: "ملت ایران و تمام طبقات روحانی و غیره باید با کمال احتیاط و روشن بینی ابتکار عمل را در دست گیرند و این چند نفر منفعت طلب را مایوس کنند" (صحیفه، نور، ج اول، ص ۵۴ - ۲۵۳).

راستی را که این قلم بدستان منفعت طلب کیانند که نه اسمی از اسلام می‌برند و نه اسمی از هسته، مرکزی فساد گفتنی است که در طی ماه‌ها بعد هم روحانیان ایران از "هسته، مرکزی فساد" در نوشته‌ها و گفته‌های خود نامی نمی‌برند. حتماً استدلال آقای خمینی شامل حال ایشان هم می‌شده است یا خواب وزارت میدیده‌اند و یا مورد نگاه‌های امنیتی بوده‌اند و یا هر دو! و بعد هم در اطاق انتظار وزارت و کالت نشسته‌اند؟ استدلال آقای خمینی چندان استوار نیست و آنچه در ایران می‌گذرد را خواسته و پرداخته، دستگاه دانستن از "رهبرانقلابی که آغاز شده" بعید می‌نماید! اما مهم‌تر تغییر موضعی است که در طی چند روز در صحبت‌های ایشان به چشم می‌خورد. ده روز پیش همین معترض‌سان و نویسندگان و امضا کنندگان همچون سرمشقی به روحانیت منفعل و غیر فعال عرضه می‌شد: از آنها یاد بگیرید که چه می‌کوشند و از فرصت استفاده می‌کنند. امروز سرمشقی‌های دیروز بی اعتبار و مشکوک از کار درمی‌آیند و دستور العمل این

است: طبقات روحانی ابتکار عمل را در دست گیرید (یعنی که اکنون ابتکار را ندارید) و نگذارید این چند نفر منفعت طلب که "بی شک برای صلاح ملت و حفظ اساس اسلام" فعالیت نمی‌کنند با نوشتن چند مقاله ۰۰۰ جای خود را بین ملت بازکنند!"

در آن زمان محافل نزدیک به آقای خمینی نوشتند که ایشان به مناسبت پاسخگویی به تسلیتهای واصله و سپس - گزاری از نشانه‌های همدردی در مرگ فرزندان، "موقع را برای تعیین خط عمومی جنبش ملی مفتنم" شمردند و "طی دوخطابه و بیانیه و یک نامه" این خط عمومی را اعلام کردند (خبرنامه، جبهه، ملی ایران، بهمن ۱۳۵۶).

آقای خمینی، پس از مرگ فرزند، در ۱۰ آبان سخنانی می‌گوید و سپس در ۲۱ همان ماه پیام تشکری به ملت ایران می‌فرستد و با لایحه در ۲۴ آبان به تسلیت نامه، دانشجویان و مسلمانان خارج از کشور پاسخی می‌دهد. این هر سه متن را به اختصار در سطور گذشته خواندیم و دیدیم که کلام رهبر در اولین آنها متناقض با آن دو دیگر است و بعد هم در دو متن آخرین نیز جز طرد و نفی حرکت‌های اعتراضی در ایران و گله و گلایه از سکوت و بی‌عملی روحانیون و هراس و خشم از فعالیت غیرمذهبیان چیز دیگری نیست (در مجموعه‌هایی که از پیام‌های خمینی منتشر شده تنها این سه متن از ایشان وجود دارد که به فاصله، زمانی میان شب هفت تا چهارم سیدمصطفی تعلق دارد. بنابراین یک خطابه و یک بیانیه و یک نامه شاید صحیح تر باشد از "دوخطابه و دو بیانیه و یک نامه" (۰۰) و البته در میان این گروه آخر هم اهل قلیند با همه اوصافی که خواندیم. و حتما همانهایی که در آن شب‌ها به صد آرا آمده بودند.

ارزیابی‌های گوناگون از "شبها" را خواندیم. "دولتیان"، "به شب آمدگان"، "سازمان‌های سیاسی"، خمینی و بالاخره کانون و کانونیان. اکنون بکوشیم تا به اختصار به کنش‌ها و واکنش‌هایی که شب‌ها برانگیخت اشاره کنیم.

- یکی از اعضای هیئت دبیران موقت کانون به مناسبت دومین سالگرد شبها، از محتوای اجتماعی - سیاسی شبهای شعر سخن می‌گوید: "اقدام کانون نویسندگان ایران، اگرچه در ظرفی منفی انجام گرفت بعدی اجتماعی و عمیقاً سیاسی داشت چرا که در واقع الگوی فرهنگی حاکم را با همه لوازم و شیوه‌های اجرایی و سیاسی آن به میاززه می - طلبید و برداشتی دیگر از زندگی، الگویی دیگر از فرهنگ را پیشنهاد می‌کرد. آزادی و خلاقیت، و ضرورت رشد آزادانه، فرد در اجتماع، عناصر اصلی این فرهنگ جدید بود که نمی‌بایست به هیچ پنهانی به خطر افتد (کتاب جمعه، ش ۱۲، ۱۳ آبان ۱۳۵۸، ص ۴) شاید با توجه به آنچه آمد گفتگوازارانه، فرهنگ جدید در آن شب‌ها کمی خوش بینانه باشد اما بیشک در آن نظام استبدادی خودکامه، تکیه بر آزادبها کردن، رژیم را بر سر آشیبی سقوط انداختن بود. فرصتی بود تا از داخل رژیم، سخنی گفته شود که رژیم را به تلاشی بکشاند. کانون و کانونیان هم در این راه گام نهادند و ازین لحاظ بود که اقدام منفی ایشان بعدی خاصه سیاسی داشت و ظنینی آنچنان یافت. بیشک، شبها یکی از نقطه‌های عطف در گسترش روند انقلاب ایران بود: ازین پس حرکات فردی (نامه نگاریها) یا حرکات جمعی موضعی (اعتراضات حاشیه نشینان) در بستری عمل دسته جمعی فرو می‌ریخت: "پیش ازین، هیچ کار دسته جمعی اعتراضی به این عظمت و در این ابعاد صورت نگرفته بود." "هر شب چندین هزار کوچک و بزرگ در آدر مقرر انجمن (خیابان ممدق، روبروی پارک ملت) گرد هم می‌آوردند و سخنان این بیان نویسنده و اشعار این بیان شاعر گوش فرادهند. باروت در هوا بود: پس از سال‌ها این نخستین بار بود که به علانیه از اختناق و ممیزی و سانسور صحبت می‌شد. در لابلای درختان، در پیاده‌رو، در کنار خیابان مصدق، در توی باغچه، همه می - ایستادند. خموش و سراپا گوش. و سخنان می‌آید و آها سرازیر می‌شد. آن سال همراه بارانهای فراوان و نابسنگامی رابه همراه داشت. در "ده شب" هم باران گاهی سیل آسپاریدن می‌گرفت. اما "به شب آمدگان"، عبورانه باران را می‌پذیرفتند تا شکستن خاموشی در کویر آریامهری را شاهد باشند. از هم جدا که می‌شدند، اینجا و آنجا، ملت‌ها به باز هم می‌خواستند. سخنان زاتهی می‌دیدند یا بهتر بنویسیم سخنانی باز هم برتر از خشم و خروش را جستجو می‌کردند: پس از اینهمه سال و نالیدن از سانسور و قفل بر زبانها، اکنون که زبان گشوده آید گویی سخنی ندارید و یا سخن گفتن را فراموش کرده‌اید؟" (چشم انداز، شماره ۱، تابستان ۱۳۶۵، ص ۶۴).

اما شبها، ازین پس در این مرحله از انقلاب ایران یکی از الگوهای عمل اجتماعی - اعتراضی شد. با برگزاری مجالس شعر و سخن، گردهم آئیم، بنشینیم و ببیندیشیم. مرزهای پیدا و ناپیدای ممیزی و سانسور را زیر پا بگذاریم. بیشتر و بیشتر باشیم. کانون گرم این حرکات دانشگاهها و موسسات آموزش عالی بود. گروه موسیقی دانشجویان مدرسه، عالی کمپیوتر سه شب متوالی، از ۱۸ آبان به بعد، در محل انجمن فرهنگی ایران و فرانسه شبهای شعر و موسیقی به زبان آذری برگزار کردند. "عاشق‌نار کنسرتی" مناسبتی بود برای خواندن و شنیدن ساز و سخن "عاشق‌ها" (شبهای شعر به زبان ترکی، در اسنادی از مبارزات نویسندگان و روشنفکران مرفقی ایران، بولتن شماره ۲، کمیته پشتیبانی از نویسندگان مرفقی ایران، استکهلم آوریل ۱۹۷۸، ص ۱۱-۱۰).

اما آنجا که شبها، دانسته ادامه یافت در دانشگاه صنعتی بود. "پس از پایان شبها ۰۰۰ دانشجویان این دانشگاه

با گروهی از اعضای کانون نویسندگان تماس گرفتند و خواستار آن شدند که مباحث طرح شده در شبهای کانون را طی سخن رانیهای هفتگی در دانشگاه صنعتی دنبال کنند. سخنرانی نخست در دهم آبان در تالار ورزش دانشگاه صنعتی برگزار شد. سخنرانی دوم هم، این بار در برابر جمعیت بیشتری انجام شد. سخنران سوم سعید سلطانپور بود که سه شبه ۲۴ آبان میبایست سخنرانی کند. "قبل از جلسه، سخنرانی... مقامات مسئول ظاهرابه بهانه، کمبود امکانات و در واقع به علت ترس و وحشت از تجمع [شرکت کنندگان]، جهت جلوگیری از شرکت علاقمندان به سخنرانی مبادرت به صدور چهار هزار کارت ورودی کردند. در حالیکه ظرفیت سالن ورزش دانشگاه... و عده علاقمندان بارها بیش ازین بود."

مانعت از ورود علاقمندان به دانشگاه صف طولی در جلوی درب دانشگاه ایجا کرد و پلیس وحشت زده ازین تجمع، به قصد متفرق کردن جمعیت با باتون به آنها حمله نمود. درین لحظه برخوردی بین مدعوین و پلیس پیش آمد که در نتیجه، آن حداقل پنجاه نفر از علاقمندان اعم از زن و مرد دستگیر و عده ای زخمی شدند. جمعیت حاضر در سالن سخنرانی وقتی از مواقع اطلاع حاصل کرد همصدای سخنران خواستار تعویض سخنرانی و ادامه حضور در سالن تالخطه، آزادی مدعوین در بند شد. جمعیت برای اثبات پایداری خویش تمام شب را در سالن به سر آورد. آرام و متین سرود خواند و با اتحادی بی مانند همدردی و حمایت خود را از همه، دوستان در بند خویش اعلام نمود. "قطعنامه، مادر شده توسط شرکت کنندگان در جلسه، ۲۴ و ۲۵ آبان ماه در سالن ورزش دانشگاه صنعتی آریا مهر، در ضمیمه، خبرنامه، جبهه ملی ایران، شماره ۱۱، بهمن ۱۳۵۶، ص ۱۱-۱۲".

نخستین تحصن انقلاب آغاز می شود. جمعیتی در حدود چهارپنچ هزار نفر، دانشجو، دانش آموز، معلم، کارمند، دیگر کم صحبت از در ماندگی و هراس و ترس نیست. "چشم انداز، یاد شده، ص ۷۱".

فردای آن شب، سخنرانی دانشگاه صنعتی از تحصن به تظاهرات می انجامد و در این تظاهرات، کم کم حرکات اعتراضی دانشجویان جنبه انفعالی خود را از دست می دهد. این نخستین تظاهرات خونین انقلاب ایران است. سرکوب تظاهرات و سرکوب شرکت کنندگان خاصه به دنبال آنچه در ۳۰ آبان به مناسبت سخنرانی چهارم از سخنرانیهای "شبهای شعروادب" (که برگزار نمی شود) پیش می آید موج عظیمی از همدردی و اعتراض را در میان روشنفکران، دانشگاهیان، و حقوقدانان برانگیخت. نخستین بار بود که اعتراضات سراسری می شد (برای تفصیل همه، فعالیت های آن زمان و از جمله شبهای شعروادب و پیامدهای آن نگاه کنید به چشم انداز، یاد شده، ص ۷۲-۷۰).

در بستر گسترش این حرکات اعتراضی است که فلینجا و آنجا و به موازات کانون نویسندگان ایران، برخی سازمان های صنفی و حرفه ای موجود، خملت اعتراضی بیشتری بر فعالیت های خود می دهند و یا سازمان های صنفی - دموکراتیک جدیدی پدید می آید: سازمان ملی دانشگاهیان ایران، کمیته دفاع از زندانیان سیاسی ایران، جمعیت حقوقدانان ایران، کانون مستقل معلمان ایران، جمعیت دفاع از آزادی مطبوعات... بر این فهرست می باید نام شوراهای کارگری و کارمندان را افزود: در صنعت نفت، در توانیر، در سازمان برنامه، در بانکها... به این ترتیب مجموعه ای از سازمان های صنفی - دموکراتیک شکل گرفتند. و در این فرصت و در آن موقعیت هم به همکاری بایکدیگر پرداختند. حلقه ها به هم پیوستند و نقشی عظیم در روند انقلابی به عهده گرفتند. این وضع، تاسقوط نظام آریامهری و بلکه، تا ماههای نخست حکومت جمهوری اسلامی دوام داشت.

چرا این جنبش دموکراتیک دوام نیافت و عناصر این جنبش چگونه متفرق و مضمحل شدند؟ پاسخ به این پرسشها را در توجه به تجربه، کانون پس از انقلاب، می توان یافت.

از آغاز فعالیت کانون، چندین نظر متفاوت و چه بسا متضاد درباره ترکیب و نقش کانون وجود داشت. برخی کانون را محل تجمع نخبگان می خواستند: میبایست کاری کنیم که بهترین ها بیایند و نیامدن آنها، یعنی بی اعتباری ما. این نخبه گرایی فقط به اینکه کانون، کانون نویسندگان است تکیه دارد و بیشتر فراموش می کند که این کانون، کانون نویسندگانی است که برای آزادی اندیشه و کلام و قلم مبارزه می کنند و اعتراض به استبداد و خفقان و خودکامگی و تنگ اندیشی را وظیفه خود می دانند.

البته همواره کسانی هم بودند که کانون را "اتحادیه صنف نویسندگان" می دانستند و صاحب صلاحیت در دخالت در مسائلی که تنها و مستقیماً با شغل و حرفه و فعالیت نویسندگان ارتباط دارد! این دید صنفی یا از آغاز از کار کانون کناره گرفت و یا هرگز نتوانست خود را در کانون در خانه، خود بداند.

در کنار این دید صنفی، کسانی هم بودند که می پنداشتند که به یاری کانون و با اتکا به نقش اهل فکر و قلم، در ارشاد و راهنمایی مردمان، می توان نیرویی اجتماعی - سیاسی فراهم آورد و به مقابله با قدرت سیاسی حاکم رفت. این چنین برداشتی در جنبشهای سندیکیایی جهان بی سابقه نیست: اینجا و آنجا کسانی بوده اند که می پنداشته اند به کمک سندیکا و اتحادیه صنفی می توان قدرت سیاسی را به دست آورد. در عمل چنین برداشتی، پایه حادثه جویی می انجامد



ویابه دن کیشوت بازی. درکانون، آثارچنین برداشتهایی در افراط بر روی تاثیر تعیین کننده، فعالیت‌های منفی و زیاده روی در تعیین نقش روشنفکران و نویسندگان در فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی به چشم می‌خورد.

اما اگر دو بینش پیشین هیچگاه به صورت منسجم و منظم در کانون ابراز نشد، بینش سومی از آغاز تشکیل کانون در همه احوال حاضر و فعال بود: اینان به استقلال فعالیت‌های منفی از فعالیت‌های حزبی اعتقاد نداشتند. برای اینان سازمان‌های دموکراتیک - منفی "تسمه نقاله" سازمان سیاسی و حزب است. حزب خط مشی و شعار و هدفی را تعیین می‌کند و به عهده سازمان منفی - دموکراتیک است که این شعارها را به میان توده‌ها انتقال دهد و بلندگو و مدافع آنها باشد. به این ترتیب سازمان منفی - دموکراتیک شعبه‌ای است از حزب و سازمان سیاسی. این بینش به روشنی در متنی که یکی از دبیران موقت کانون به عنوان "موضع کانون" تدوین کرده بود و از آغاز تجدید فعالیت کانون به این و آن عرضه می‌کرد بیان شده بود. این متن رادریکی دوشنبه خارج از کشور آن زمان هم به عنوان موضع رسمی کانون منعکس کردند که البته این امر با تکذیب هیئت دبیران هم روبرو شد. در آن زمان هواداران این نظر عمدتاً از اعضا و پیروان حزب توده تشکیل می‌شدند. در فردای انقلاب، حزب توده به سرعت راه پشتیبانی از نظام جدید را پیش گرفت و در برابر اقدامات ضد امپریالیستی رژیم بر تجاوزات مستمر به آزادیها و حقوق دموکراتیک صحنه گذاشت. اعضا و هواداران حزب توده در کانون هم می‌خواستند که کانون هم چنین کند و نه از سانسور حرفی بزند و نه از سرکوب زنان و نه از فتح کیهان و آیندگان و نه از انواع سرکوبها و خودکامگیهای دیگر. اکنون حکومت ظلمت تاریخ اندیشان قبله آمال نویسندگان در خدمت خلق شده بود.

بینش دیگری در برابر این بینش قرار داشت که کانون را سازمانی منفی می‌خواست یعنی سازمانی مستقل از احزاب و گروه‌های سیاسی. سازمانی که حزب نیست و در پی کسب قدرت سیاسی و تشکیل دولت نیست اما سازمانی که در راه تحقق آرمانهایی مبارزه می‌کند که در رابطه مستقیم با فعالیت نویسندگی و روشنفکری است: آزادی بیان، آزادی قلم، آزادی اندیشه، لغو سانسور و ممیزی، ... بنابراین کانون سیاسی است چون دفاع از این آزادیها و مبارزه برای آنها نمی‌تواند سیاسی نباشد، اما منفی است چون حزب و سازمان سیاسی نیست. و در عمل حرکت کانون بر اساس چنین بینش منفی - سیاسی گسترش یافت. در این معنا بود که یکی از اعضای هیئت دبیران جنبش کانون نویسندگان را "جنبش اعتراضی" می‌دانست و می‌نوشت: "کانون نویسندگان نه اتحادیه، منفی اهل قلم بودند و شکل سازمانی یک ایدئولوژی سیاسی معین یعنی حزب" (کتاب جمعه، ش ۱۲، ۱۳ آبان ۱۳۵۸، ص ۶۰).

باروی کارآمدن حکومت جمهوری اسلامی، تضاد میان این دو بینش در کانون شدت یافت. هر بار که کانون به اعتراض به سرکوب و سانسور بر می‌خواست هواداران نظریه "تسمه نقاله" به بیان تازماتی و مخالفت خود می‌پرداختند و این مخالفتها و تازماتیها که از ماههای بهار آغاز شد در اواخر تابستان و اوایل پائیز ۱۳۵۸ به اوج خود رسید. در این زمان کانون نویسندگان ایران تصمیم گرفت شبهای شعرو سخنرانی درباره "آزادی و فرهنگ برگزار کند. نوعی تکرار تجربه ده شب برای اعتراض به جو خفقان و سانسور و سرکوب حاکم. هدف کانون نویسندگان ایران از برگزاری شبهای کانون، ضمن تجدید خاطره و بزرگداشت شبهای شعرد و سال پیش، کوشش برای تجزیه و تحلیل مسائل اجتماعی و فرهنگی ایران از دیدگاه مرامنامه کانون و تقویت دستاوردهای انقلاب شکوهمند ایران در زمینه آزادی بیان و عقیده و اعتدالی فرهنگی جامعه ایرانی است" (اعلامیه هیئت دبیران، مورخ ۱۳۵۸/۸/۲۳).

قرار بود که در دوم آبان، "شبها" برگزار شود. زمین چمن دانشگاه تهران و یازمین چمن دانشگاه صنعتی. پوسترم چاپ شده بود: برمتنی بنفش یاسبز و به خطی شکسته و زیبا کلمات "فرهنگ و آزادی" به رنگ زربین به چشم می‌خورد اول وزارت کشور نوشت که مامسئولیت حفظ انتظامات را به عهده نمی‌گیریم. پیام روشن بود: یعنی خودتانید و سپاه غضب پیراهن سیاهان حزب الله و چادر بر سرهای زهرا خانم! که "حزب ما حزب خداست و رهبر ما روح خدا ...". با همه این، کارهای پیش می‌رفت، چهار روز مانده به آغاز کار، یک گروه پنج نفری که برخی خود از اعضای کمیته تدارک بودند و قرار بود در شبها شعر بخوانند و سخنرانی کنند، شروع به مخالفت کردند و مسحور خصال ضد امپریالیستی خینی و جمهوری اسلامی، هر حرکت اعتراض آمیزی را مصیبت کبری دانستند. در واقع امر، سیاست حزب توده بود که این چنین در کانون نویسندگان تجلی می‌یافت. هیئت دبیران به تعلیق عضویت این پنج تن تصمیم گرفت و در یازدهم دی نیز مجمع عمومی کانون برای این تعلیق عضویت صحنه گذاشت. به دنبال تعلیق عضویت این پنج تن، تنی چند از کانون کناره گرفتند، یکی دوتن استعفا، نامه‌های خود را در اطلاعات به چاپ رساندند و روزنامه مردم نیز در ۲۰ دی ۵۸ نامه‌ای به امضای ۲۶ نفر از اعضای مستعفی کانون چاپ می‌کند که خطاب "به همپیمانان عزیز و هنرمندان متعهد از در غلطیدن

کانون به دامان ضدانقلاب محبت می‌کند . اینانند که ازین پس در "شورای نویسندگان و هنرمندان" گردمی‌آیند و با خیال راحت نقش "تسمه نقاله" حزب مالوف خود را ایفا می‌کنند (آن زمان جریان تعلیق این عده و عواقب آن به تفصیل از طرف کانون نویسندگان و برخی اعضای هیئت دبیران در جراید و مجلات به دقت و تفصیل انتشار یافت . نگاه کنید به شماره‌های ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹ و ۳۰ کتاب جمعه و شماره‌های دی ماه بامداد و شماره ۲ اندیشه آزاد در این مقالات ، علاوه بر تاریخچه تشکیل کانون، جریان "تعلیق" نیز به دقت بررسی و منعکس شده است) .

اما کار اعتراضی کانون همچنان ادامه یافت و تا پایان بهار ۶۰، کانون محل تجمع و تماس نیروهای دموکراتیک بود استقلال کانون از احزاب و سازمانهای سیاسی به اعتبار آن افزوده بود . اکنون از همه سازمانهای صنفی - سیاسی دوران انقلاب، تنها کانون بود که همچنان فعالیت منظم و موثری داشت . بیشتر فراموش می‌کنند که در تمام این ایام، کانون، کانون مخالفت با استبداد و خودکامگی جمهوری اسلامی بود . همه موضعگیریهای کانون و اعضای آن را ببینیم حضور و غیاب کنیم همه جا اینها هستند که فریاد برمی‌آورند و به تجاوزات مستمر به ارزشهای انسانی و حقوق دموکراتیک مردم ایران اعتراض می‌کنند . مثل اینکه پیام ده شب را در گوش داشته‌اند :

" می‌گوئیم ما بیش از آنکه بیاموزانیم آموختیم و تا سالهای سال صدای باران این شبها ، صدای گامهای شما ، سکوتها تان، صبرتان، همه‌تان که به همه‌ها جنگل بزرگ می‌مانست در ما و با ما خواهد ماند می‌گوئیم ما از شما آموختیم تا فروتن باشیم . . .
می‌گوئیم ما از شما آموختیم تا پس ازین چه بگوئیم و چگونه بگوئیم و بسته به توان و موقعیتمان و برد اندیشه‌ها مان چگونه آزادی را پاس داریم " (ده شب، ص ۶۹۳) .

xalvat.com

پاریس دی ۱۳۶۷

